



چو شمع کز کبریا بفضیله جلالت و زمان  
چو نور بر کبریا بکمال قیام

دیوانیکه بلیط را جان ست و هیولاست معنی صنعت تازه بلیط است  
با صورت نمائی دست و گریبان بلیط دشوار سلاطین است



کتابخانه سلطنتی  
کتابخانه سلطنتی

در کتابخانه سلطنتی  
کتابخانه سلطنتی

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE16953

بسم اللہ الرحمن الرحیم

وہ پاک کتاب محمد و ستائش بزرگترین نام خداوند سے است کہ حکمت  
 بالحق و انوار زبان را در کام و سخن را در زبان جاداد و خطابہ صحیفہ پیام  
 و نیا در پاک صانع است کہ بقدرت نادرہ لفظ و درسان و در  
 و لفظ انسان نرا وہ جل جلالہ و عظم نوالہ لطمہ پرستیدنی کہ برائے کریم  
 نہ سنگ و صبح نہ دیو و ریحیم بہ مقام کسے خبر نہ دلا زخ مباد کہ ہر حق کہ  
 پیش نہاد و نہعت تقدس مضمون شایان شان حضرت جتنے چہ مصداق  
 سرور کائنات مقرر موجودات صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ اجمعین  
 محمد انتخاب کائناتے کہ گنہ بخشانے و مختار بناتے بہ حق قبائلیہ جات  
 محمد کہ بہ قصود کو نین نہ محمد خاندین شمع ایمان بہ امام ابنیا محبوب نروان  
 محمد شاہ اقصیٰ بنیت بہ محمد زنا بک سلطان وحدت بہ امام احمدی گوید بنہ

پیچیدان کثیرین انسان امید و امیختن نیردان کا متیاسر سار  
 تاوان داؤد گنجی کہ چون از مدت سیندره سال اتفاق بود و با شش  
 گویا یار انقادہ چیرے بہتر از علم فارسی دست ندودہ بے شبائے  
 این داننا پندار بر آن آوردہ کہ تصنیفات شعر سے قدیم و جدید را از  
 گوشتہ گنما می بر آوردہ در عرصہ اشاعت نہادہ آید تا فرہ دار و زیارت  
 در بزم عام روح ایشان بر روی یک چشم التفات و انبساط نگاہ ہے  
 بر اینہا لاجرم بسی معفورہ از کتب خانہ جناب و امن بامی را و  
 اصحاب مرحوم کہ یکے از اعیان مملکت سرکار گویا برودند کتابے  
 صنعت مناسط موسوم بہ دیوان پے تقاطع بدستم رسید از بسیارے  
 دیدیم کہ مصنف چہ کارے کردہ و آن التزام صنعت بکار بردہ  
 از الی الان از کسے نیامدہ دیدنی است کہ شاعر چہ تہا کہ تخریدہ و بصیرت  
 دشواری تن کہ بخود سپردہ نوشتہ بود کہ از تصنیف علامہ محرقہ شعر  
 متاخرین حضرت مولانا محمد عبدالرحمن جامی است چون لفظ جامی از فقط بر نودہ  
 خداوین و دیدان بہ نطق مایع بل کردہ از انجی کہ طبائع این جہان  
 از یکہ جدت پسند است و این صیغہ نادر و نایاب ہم جدید لایحہ  
 جناب مخدوم ندویان منشی کو لکشر صاحب کفنیوی کہ صیت فیض  
 فصائے عالم و دیدہ در باب بدیع و اشاعت این کتاب سفارش بر ہم  
 بچہ کہ اجابت فیاض استقبال سوا لم نمودہ خدایش بہ بخشا و العاس از  
 از باب فہم و فرستہ است کہ اگر جابے سوو خطایے بنظر دہ آید باصلاح

بروز از پنجاب مصنف پیچ بدگمانی در سر نیارند چه که از کتابان نقل وجود  
این معنی باشد و آن بخشیدنی است و پوشیدنی امید که حضرت مصنف و جناب  
اشاعت فرماید عاقل خیر را و فرمایند این در حق این نسخه مجید و عزیز  
حق حضرت نبی که بیشتر از بخشش مملکت مقبول خلایق گناوه تا قیام  
و دوران ثبات و پایداری نباشد





کورو اگر ده کام آدم را	حسب لایحه آله عسالم را
کرد هر حال محرم دم را	همسدم لا اله الا الله
سزد آورده ام مله دم را	رهنبرد ملک رسول افند
سزد هم دو دوه هر دم را	داور او را پلاک پیر اعدا

مخ احمد دوام کو ما فرج	
که دو اود در دهم را	

رسول و دیگر کار و خود و ما	آنها محمد که محسن خود و ما
کمال عطا کرده و خود و ما	کلام آتش آید کمال و ما
دید اسد دم کام خود و ما	محسب رو آورده و در اعدا
و ما دم رسد رحم خود و ما	بها همه سهل اگر دو اگر
طوال هم آورده و خود و ما	مطلوع که در ملک که در ملک
که داوار درگاه مسدود و ما	الم دارم و آه ما را و گر

اولا گو سلام رسول احمد	که آسمان دور را اسم محمود
داد و او را مرام صالح را	کرده مسدودم کام طالح را
هر که بدیج رسول ماکرده	نگرید آور و بهر مصالح را
هر که مداح آل او گردد	و در دایره دهم مصالح را
کر دگاری وصال کامل ده	هر مصالح و کمال مصالح را
در سیر وصل آر همه ارده	در دوم صلح مرد مصالح را
	هر سخته کرده ام و خاک مدام
	داد راده مراد ما فح را
حمد لاحد مالک ابداح را	گو مقصود آمده الفاح را
در سیر بیج محمد داد را	داد و در کام به و فح بیج را
مرد در عالم سرور به فح دل	داد و راده و در دل بیج را
در درود احمد داد و داد	در دیند کاسی مل بیج را
گر مراد در ساحل آر و مکرما	بعل و در هر دم دهم بیج را
در سوال هر مراد و پیرا	و که که در کرده احدا لبح را
	ما و خاک کردم کلام و کر و گار
	هر محل داده در و اصلاح را
گو حمد کر دگاری و در رسول را	گو سهل کرد کار کمال و حصول را
پیرا بی در دگامده و در اول	داد و در اضم طالی رسول را
گر در و ابرام و صام بهم به	در راه او که گاه در آرد اول را

<p>نشسته رسول سلوا کل عادی کردم سلام مسلم و بی مسلمه را صبح محمد و بیتم احسان کرده ام احسانها هم مسلمه را کرده که بودید</p>	<p>کس در هر شرط عدل که آرد عدل را اسلام گوید که آمد مسلم و صلوا را در هر رسالت واسطه طبع مار طول را علا که کرد که کلام و اصول را</p>
<p>و ایم اهل که عالم اسرار را کام و مراد مایع کل رسول را</p>	
<p>و که سر و او را که کل را کام کامل تمام کرده آرد کرد کار و در و در و در هر دم آورده صلوا بر دم</p>	<p>که در مسعود عدل کل را هر که در کام آور و عدل را هر سبیل و هر آبر کل را صبح احسان بر مسعود کل را</p>
<p>که ده مایع حلال که در دل اسمه الله سوار و لدل را</p>	
<p>هر که دارد در دی و در سوره محمد را که تمام سر و پا خدا است تمام کار که در نه اسلام هر که زنده زنده و در کام کار که در ده مراد او را علم و صل کامل را بهوس و ارم الله و او کرده ام هر دم و ما با آل محمد را</p>	<p>که در کار دار او را و در مسود را در سر و پا و در حکم حله مو و در که در اعلام و در و در و در و در در و در و در که آرم آن در آرد او را در هر روز در دم هم و در محمد و در که در سواد او را بر سر هر دم سو و در</p>
<p>در سوره محمد که کار عالم را</p>	<p>سوره و در هر دو عالم مایع است و در</p>





ماه محفل سوار غیر کسل	گر د آور دسر د ساحل را
ما و حاد و د آه ناسر سد	کور کرده عدو عا طلس را
گر دمه نه و انسر سطره طرار را لا و آه حرام و نه دانا سحر بره که دانه د آور دوه ده که آرم دور دانه کار با و کام کم آرم کاشه سدر و کر دوه کاشه سدر و کم که که حال دمه داکو آور دوزل همه	عکس او کرده سطره عطره طرار را کر دمه ام معلوم احوال دل دانه را داد مار داور دانه دانه دانه را کام کار سحر که که دوه دوه سحر را گر دانه دانه دانه دانه دانه را که که سحر دانه دانه دانه دانه را
ما و حاد و دمه دانه سحر	ما و حاد و دمه دانه سحر
بکر مالک مالک مار و دمه حرا کولاند ام و آله در دواطم نه و سحر کولاند و آله در دواطم نه و بکر مالک مالک مالک مالک مالک بکر مالک مالک مالک مالک مالک بکر مالک مالک مالک مالک مالک بکر مالک مالک مالک مالک مالک	بکر مالک مالک مالک مالک مالک کولاند ام و آله در دواطم نه و سحر کولاند و آله در دواطم نه و بکر مالک مالک مالک مالک مالک بکر مالک مالک مالک مالک مالک بکر مالک مالک مالک مالک مالک بکر مالک مالک مالک مالک مالک
ما و حاد و دمه دانه سحر	ما و حاد و دمه دانه سحر

کرد و در کام دوراج مرا هر که آورد کاس ز داو مهرم کامل حسرم گردد محمل وصل را سوار آمد آورم آه که دمحمل ام	آمدم کامگار بهر دو سبزه دروید و در دل مدام کمر هر که دارد و هر که در سبزه گوهر به روح و دل که داد کمر که و را آمده سر و دسرا
ما و حاد در دماه رو دارم گو که دارد و دید و ام مرا	
سر دید و در دو آه مرا در هر که گل سراسر حاصل آرد دوم حسوم آمد آورد لاله رو سلاسل مو	گرد آرد رسوم راه مرا در بیم آورد که دگاه مرا صبر صبر آه غم گاه مرا دور طره حواله گاه مرا
ما و حساسم گل مرا داو ده راج بعل ماه مرا	
دور دارد و دو آه دل روا آه آورده دل آواره آه رود را آورد دارد آورده داد آدم آل راه و آس درد در در و در آه او داده و دود دود روح او و داد در روا	داد را و در دو آه دل روا روح او را داد و در داو روح و دل را و در دارد و در او را که در و در در و در راج و روح دل آرم اول در در و در هر آه دل و آرم مرا

در دادر در آرد ما و ح را دار و اور را و در در در	
<p>وزیر و دو و ما گو و ما دم و لا سجده صلا و ا و ما را ملک ولا و دل و دادر و او گر پیر این سیام غد و گاه او نیز مردم و سرور کار مکار اگر عالم آمد عیلم دار او همه حال و در و تحسیر گاه او نیز رسول الله او را مدد در او لا و احمد که او آمده بگویم کرده همچو او که آرد او اگر عدل و داد آور و هر بحر نه و در و سر و دل و دل سوار سوار آمد و تحمل و تحمل را اگر کس طعام آورد و در تحمل بسیار و در و آرد و مگر</p>	<p>که در حال کرد و ره مدعا که در مع طب هر محمد و آ که در بحر که کرد و آرد او در آور و در و حشا و را دید کام رحم آورد و هر کر دگر آل آدم همه در و عا روا کرد و مامل هر و سرا که آمد کر مکار و اهل عطا همه در و داد و در دم و او که داده گدا را و در سر و دید کام مردم همه و در مسا که کرد او آسار سد و در عطا که او را تحسیر گاه دارد و را دید هر گدا را و ما دم صلا که کرده بود و هر کس را را</p>
<p>و ناگو که رحم آورد و ما و ح را و ما دم و دید کام مردم عطا</p>	

<p>ولاگو که کل آمد حرام مجرم را دوا که آمد دوا که در دهم دم دوام کامل و لدار مار گیر دآرد مگر که طره طومار را در کسر دوا</p>	<p>که در اهل حرم مل حلالی هم را که داد در دو الم و در آل آدم را مادم حره و طومار هم و نه ستم را که کرد در هم آمد در قتال عالم را</p>
<p>بجای دوی سنا سود آمده مایح که داد در دول ماسد و طام را</p>	
<p>هر دم و لا و وا که وید در د عالم را در د در کل کل آمد و و سینه طام را دارم امل که در د عالم را در دوا در دوا طره طومار را در دهم در آورد</p>	<p>بجای دوا کاس سلح که آمد دوا هم را اطامع حرا سدر و در دهم را هر دم آمد دوا کلوم کرام را ولدار ما که کرد در دوا کرام را</p>
<p>ماح و و اع کرد و در دهم در دهم علام را مگر که او کرد و دام را</p>	
<p>در دوا که داد آه هم در دهم را خال خال که در دهم حره و ما پیر را سرم که آورد و ماکاوه که در دهم سنگاه کس که آمد در دهم کام و دوا داده هم حرام و لدار و ماکاوه مادی و دوا طره که کرد در دهم دوا</p>	<p>دار و مگر دوا و دهم دوا که حرا دار و دوا ماکاوه و ماکاوه حرا آید سهام ستم عند و کاکر حرا دار و دوا حرا و دوا عالم ماکر حرا کلکه که داد در دهم دوا حرا علام کرد در دهم دوا حرا</p>
<p>سرمایه ماکاوه و لدار و دوا</p>	<p>در دوا طره که آمد و خال حرا</p>

<p>طیغ سوزا ده طاقوس را  ساکا پیواره در راه محمد  آه در آگوده ام داده محمد  در دسر رانق در آند که او</p>	<p>که در هم عالم محسوس را  طرح ده هم مکر م سالوس را  هر سحر هم جارس محمدوس را  کم در آند کاشنه شکوس را</p>
<p>ما که کاس راج کرد آورده ام  گره در دم ما و صا کادوس را</p>	
<p>گرد آورده محمد کاه لاله را  دلدار آند و علی آرا ره ام دگر  اعلام داد که دگ علامه عام را  نواور طلال و در دگر لاد و ادبه  آمال ما که که دبه لعل لاله رو  کلام و فقه داد محمد کاه لاله رو</p>	<p>در مهر ما هر دگر آرد کلاله را  در حال روح نیر همه کرده حلاله را  هر گاه که و مادر حاسد حلاله را  در داکه مرگ گاه رسد لاجاله را  در مهر او در آورده فارم امانه را  در کو بهار و دگر روم وصل لاله را</p>
<p>ما و ح رسم مراد واصل را که کرده ام  در مدح آل احمد هر صل رسا را</p>	
<p>راحتی که زده اعلی لاله رفو هم عمار  ولا پیواره علی راج ده در دانه محوره  آنها آه در آورده ما را آند هم  پناه ده هم و آورده دگر در دهم عالم</p>	<p>که داده کاس مل در دگر گل سوزان  که در گره آورده م علام هم و وصل را  که آند ده صدای هر که در دم که آند را  اگر خستاد در احوال مادر و حاکار را</p>
<p>در گره در دلا و اچال راج</p>	<p>اصل دارم که که دگر کاه لاله را</p>

<p>اگر دلدار کاس بل دهد در دورنگ          بهار اگر ده حال دم آواره و در هم          همه عالم معطر کا کل دلدار ما کرده          هر اسیر او آهوار و لارام بهوادارم</p>	<p>دیم روح و دل و اله که دارم باغ حرام          و در سه طبل بل اعظم و لار دره دارا را          نگردد طرطط را در و عطر بنا را را          که آهوار و لار و آرم و ما دم راه صحرارا</p>
<p>ولا در دورنگ و کاس بل بهواره مایح          که دارد در سه و در باغ اریح و صحرارا</p>	
<p>آهده آه سر و بهدم ما          در سیر دور طرط و دلدار          و که بهواره کا کل سر او          اه بهمه و هم خضاد بل را</p>	<p>دل گرم بهاره محرم ما          آه آواره وانی و هم ما          مژده بار دار و دهم ما          درد بهدر و روح مزهم ما</p>
<p>ما یح که دگار ملک و ملک          الم و در و کرد عالم را</p>	
<p>درک بهدرین اول دم ما          روح علامه و معلم دل          تخم ما بهاره اهل دشت          چکه در سحر که بهوا دارد          که دگارم دم صلاح و درغ          اهل اسلام با دعا سالم</p>	<p>علم بهاره بهر دو عالم ما          دل ادرین کن مدیک دم ما          بهمه صلاح و نیکو قیام ما          مردم بهر سه مسلم ما          در همه حال کرد بهدم ما          علما را سلام مسلم ما</p>
<p>عنه الحمد ما و حاکمه</p>	<p>کرد درین علوم علامه ما</p>

<p>داد دار السلام مسلم را          رود را سلام راه سالم را          روکم آورد و محارم را          گردد آورده مکرم را          کرد اکرام مرد مکرم را          حاصل آورده کام محرم را</p>	<p>کرد - عظام رحم عالم را          راه الحساد سوده          سالک و سفلوک اهل الله          کوا کرده مکرم ما را          هر که در عالم آمد اهل کرم          و بر جرم کردگار هر دو سرا</p>
<p>کرده حل علوم را مافح          انگو سلام و عامعلم را</p>	
<p>مروم آورد و گهر ما را          که کله واوه کمر ما را          درد دل گه وید گهر ما را          در مسا آورد و سحر ما را</p>	<p>کره بها سر و بد مطهر ما را          کردگار در عالم          کوه را در کمر وید لاله          هر چه رفته دارد دم و عالم</p>
<p>ما و حاد و در پیر سحر و ارم          که ز و اگر ده هر و طر ما را</p>	
<p>که روا کرد و هر حاد را          دل که دارد سر و واد را          واد را ده چهاره واد را          هر که آورده در حاد را          کام حکم عمل واد را</p>	<p>دعا کرد و کار داد خرا          واد و صل و درد و رحم را          داف و واده ملال کرده آه          در مسدود وایسته کرده          در واد سلام هر که آوردم</p>



در سیر و در طریقه بنوازد سیر کلکم و در قزو که هر اولا داده طالع محرم		بماصل آمد همه سدا و مرا که در آورده داد مرا اگر و معبود در نهاد مرا	
ما و جاد دل که هر دم آه آمد آه آه دل غم مرا			
سردید مردم آه و در مرا که بخیر و کمر و به لاله در همه حال که سر و آرم		کرد و در هر که که خود مرا در دل آورد سیر معبود مرا دیده آما سر و خود مرا	
گدر گر کرد و در و در گور در سیر طره کرد ام سودا در سلام و دعا و در دهم		گیرسته آورد معبود مرا که دهم در سدا و سود مرا افا و کام و اعلی و در و مرا	
که در مایل دل روا و اور ما و جاد و سر و در و مرا			
داد و اور بره رسد مرا که ده ام نه و سوال را که سدا اظم و در خلا و دا و ارم		اگر و تالان و در عظم مرا داده آورده در خشم مرا کام و در هم کلوم مرا	
که عالم و ما دم آواره ما و در و در کل مل باج کرد آسوده در کلوم مرا		صورت هم که او سجد مرا	

داوطلب در دهر مل مامول را	حاصل آورد و همه محصول را
چنگر داده صید و روخته	اگر سوال آرد در سبب مشکل را
حکم حکم داد و حکم را حکم	عاطل آید و کوه عمل مامول را
فانصالحی جرد و حاصل را رسم	هر که آورده و صید مامول را
پزدلی سرور را دادم سرور	کشتی که در دم مردم کجول را
آورد و آن وحش داد و دهر	مرد را آورد و دلالی طول را
<p>با حیا علامه عصر آمده</p> <p>هر که در کوه عمل مامول را</p>	
کاکلی دلدار آمد مار ما	نظره طراز او طومار ما
مهر صید و در و کرم کرده طلوع	آمد و دل مطلع ایستاد را
نعل او کاکب مراد داده گهر	گوهر آورده همه اسطار ما
<p>مدح احمد را که کردم طو حیا</p> <p>داد را آورده و هر کار ما</p>	
هر که داده الم و بد با را	که آتما و عا و بد ما را
پرو و آید که سر و بد دلا را	گاه دل را هم و گد و بد ما را
کرد و دام بد و بد و هم	طرح هر گاه گد و بد ما را
آه آرد و علم که دلا را	مهر و پروم نگد و بد ما را
دزد جبر لاله و خوشه کردم	لاله و کرد و دل و بد ما را
ما که در صومعه و خاک کردم	مدح داد و در اند ما را

-	ما و حاحمد گو که در عالم واده علم و عمل صمد ما را	
سبک دلداری کرد سید ما را کرد و طالع حسد مد ما را در گنج حل در آورد ما را که دلارام در رسد ما را که گو که آلام آورد ما را که گریه مرگ از گلو در ما را	دور رسد او گرگ و دو ما را کرده ام مهر ما هر و حاصل داور اعلی لاله رو به دم ما را رسم در او را و ده که دارد و دهد که مکارا کو دیک رسم را سرور آورد	
	در دهر را و وارید ما و ح داد گر دادگر و پدر ما را	
طره طه ما رسد و پدر ما را مهر دلداری رسد و پدر ما را و هر مکار رسد و پدر ما را در بهمه کار رسد و پدر ما را	کاکل ارمه رسد و پدر ما را دور رسم پلا ایل از و پدرم و ده که در و رطه طلال و الم روح آورده دو دلی مع	
	ما و حاصره در و گوهر هر که مکار رسد و پدر ما را	
گر و ایل درم کرم ما را گر و پدر راه در صدم نازا آه گرد آورد و علم ما را	داد ایل کرم درم ما را دارم اگر ام مرد محرم را سند ایل دلم که در عالم	

	<p>پیر دم آرام دل دید ما که دلا رام داد قسم ما را</p>	
<p>لعل دلدار مل دید ما را مل که درد در گل دید ما را آه هر دم دمل دید ما را وعده هر گاه گل دید ما را</p>		<p>دور و بول که گل دید ما را کام کامل بر و ایدام آرد دل آواره ام که کم کرد و که موعده کم بر و ایدام آرد</p>
	<p>در همه حال گو دعا ما فوج کام امان رسل دید ما را</p>	
<p>درد و الام کم رسد ما را مهر و مار هم رسد ما را در کرم هر دم رسد ما را درد و لعل و درم رسد ما را صد گهر درد و درم رسد ما را</p>		<p>که داد و دلم رسد ما را طره را سر و دلم اگر مهر و لعل او را که رفیع دل دادم سر کلیم که گوهر آمد و مدح احمد که سر ما کرد و دم</p>
	<p>با وجود دل که هر دم آه آورد درد و عالم علم رسد ما را</p>	
<p>حمد آورم بهاره که او که دگار ما آمد در درد و در خمر که حصار ما درد و طره آمده هر دم مدار ما دلدار که دگار گل آواره ما را</p>		<p>کرده را وارد دلم کرد دگار ما گرد و غبار و بلا که در دلم که بکار ما در هم مدار حال مراد او را اگر مسموم آمده دل و درم همه بکار ما</p>

آرد اوجم و نام در نام و حیا گر سر آرد در چینه نعل و سارما	
آید سوارم سوار بل حال را نگرد آرد و سر و کجای این لاله دلداران را در دم اگر خبر آرد ده ده که کرد در سیم آواره و ناخوش ما را صحت و شکست اجل ده مرا هم در دین و بی طره که دلارام سر زین کردم دل لایق حاله آید مرا در شکست سوار و دین لعل لاله را خاسته اگر خستد کجا آرد و در	نار و سماج و طبع و چنگی بال پیر کرد و هر صورت عالم و صفت را روان دم چنانکه در دانه و لاله چنگان کرد و در صبر و طول سال را دارد و سحر که لاله کشد لاله را معلوم کرد و حال چینه باه و سال را نگرد و در دو اوجم در دین را آورد و کجای ماسره در دین را مورد و در صبر و دل و در دین را
در دانه مار کانی او ما و حیا و کسر سر را و در سیم چینه حال محال را	
آه آید و لایق هم و درین ما کالا اول مرا چینه آلام در سر صله آلام و در که حیا اگر آمده	گاه و نام در الح و در کس ما در دانه که پیر خسته سر کس ما وصل آله آمده در سر و کس ما
درین در دین که آرد و ما و حیا ما گاه و کجای آید و کس ما	
دلایق ده دل آواره ام را	صله که بهمیم همواره ام را

<p>که آرد در صلاح اناره ام را دوا ده که دگ گواره ام را نگو و لا که مکاره ام را</p>	<p>آینا صلیم را داری محکم اگر زنده کنی دگر در داری ولا را از کار دل ما</p>
<p>اگر در صومعه مانع در آمد مده ره حاسد پیر کاره ام را</p>	
<p>دانه که آردم اطمینان گاه را همواره در طالم و دارم گواه را در روز طره ام دید آرا مگاه را دلدار سر مه گریه دم گریه را بایچه که آمده صد کار گاه را رجم آرد او را ملک گاه گاه را</p>	<p>کرده ملک حواله ما در و آورا در گریه دل که در دالم گریه را مردم که در در داری و آورا هر که در آرد و در داری و آورا خو که پسر لاله و در داری و آورا ما در و سال کمال محمد</p>
<p>اما وح رسیده حاصل ملک و ملک را در دل در آرد و کس اگر هر ماه را</p>	
<p>گریه که ده بدید آرا ام را علم او که مردم اکام را سود و بیکه سرور حکام را مالک و آدم روح و دل علام را چرخ که آرد و در داری اسلام را ده گریه که ده پناه کام را</p>	<p>فرز هم سر واد طره و نام را کرده معلوم است اقام و لا گریه و آسوده اگر در خشم در دالم کام کامل را رسم مسلمان را در داری اسلام را مرد عالم را آگاه و آورا</p>

در اهل دل را و در آورده آمده	در اهل دل در آورده و با امر عام را
و در که هر دو در اهل هوا	به دو دم آورده و دم صمضم را
ما و حاد را و دلارام آورد	
دور اگر بار وید آلام را	
آنها را و اهل ده مرا	که در اهل مهر و غسل و ده مرا
اگر ده مرا علم و علم و درع	سر طبع حرص و کسل و ده مرا
نیزه سمعه مارا و در او را و ما	همه سال صالح عجل و ده مرا
عطا آوریم اهل اسلام را	که هم کرده مال و درم و ده مرا
بلو علم اگر کرده در دو ملال	و ما دم دو او در علل و ده مرا
اگر کرده ام بدیع احمد نام	مسلمه و فصل حور و حبل و ده مرا
و ما فوج آسا که آورده ام	
همه در عام و اهل ده مرا	
طره طرار او سر وید و دام را	بعل که در دار او آورم کام را
کا کل او در رسم کرد و نام را	و ده که گزده در گزده او دلارام را
مور اگر در رسد در غسل بعل را	طعمه خلوا و به موز و نکسن کام را
سر نه سودا رسد دم آسوده را	در سه آیه و ملال و سه ده عام را
هر ص و بهوس سر وید سالک کل همه	ده که به او اگر دکر و مهر و دل حکام را
در سه سر نه در هم حور و ارم سر نه	که در ملک در هم سنگ اسلام را
اکام و نه و اهل به سر نه و آورده	همه دم ما و حاد و دلارام را

العلیٰ دلا رام کرد و کل سهارا	کام رو آورد و اسم و سهارا
حمد مصور دلا در همه دم گوید	روح مطرا دید در دل سهارا
اسم محمد برگزیده وردی	داد ایل در ایل در سر اسهارا
در کمر کوه اگر که مسیر اید	در سیر با کل دید و موسم سهارا
گر دل گیم آه سر و سر و سر ما دجا	
و که بلال آورد در دم گراما	
الها و ادم صلا ده مرا	اگر در و دارم دوا ده مرا
صلح و درج داده هر گیم	مراد و ایل سر داده مرا
فراد لول کرد و اله اگر	در اولاد آدم و لاده مرا
سنگام وار و دلم داورا	که مامول پیر و سر داده مرا
همه ماحد الله که سر داده ام	علو و صال عاده مرا
دل و ریح مارا کند ردار	بدار سر و راد لاده مرا
و ما دج اساکه آرم دوا	
اگریم نکرده هر سر داده مرا	
که دگار آینه صداع مرا	ده دو اسرای اطلاع مرا
رو و عودم اگر سر و آرو	وار پنهانی در ستاع مرا
آید اسلام راه سالم ما	سریده در ره و ستاع مرا
رو که آرم محسوس در او را	و بدیم لاله رو و داغ مرا
ما دجا کو پناه محمد الله	که رسول آمده مطلع مرا



<p>گو که حسد آید و حسد مخروم ما و که کیم آید و طلوع طالع مریوم ما آه که درد الم آمده خرسویم ما مار در آید و گردن در دل مسدوم ما</p>	<p>علم اصول و کلام آمده معلوم ما مطلع گاهم مگر که و طالع ریا چرخم لاله و در سدل گل دیم طرح سراسر که او در هم بدارد کرد</p>
<p>در سراسر اعلی گویم مردم ما و منج خجسته که او در سلسل معصوم ما</p>	
<p>در گل و گل حور و ده مار را لمحه در کوه طور و ده مار را در همه حال سوره مار را الم و درد و درد و مار را در و لعل سطر و ده مار را بد عا و آید و ده مار را</p>	<p>کر و کار سوره و ده مار را در سحر لاله هر سحر که دم و در دل را مگر آید و ده مار را گردنم گرد و گرد و دم لعل و در آید و سراسر کلکم کار ما آمده و عا پیر دم</p>
<p>ما که آید و صلح ما و در و رارم و صلح حور و ده مار را</p>	
<p>در کمال و ده دل و در آید هر دم مسک آید و امساک را ساکا سوره و همه امساک را او در آید و در طالع امساک را سکه دل و در هر سکا را</p>	<p>کر و کار و ده او را که را هر کیم آمده و در دگریم در سراسر و سال که و کار هر که آید و ده حسد را هر چه آید و در دم در د</p>

پہر دم آرم برہ و اسواک را	آرم برہم رسول اللہ کہ ما
ما و حاصیل سرورہ آورده	گو بخدا سرور لولاک را
در سیریل سرور ہم احوال را در اطمینان دارم مگر بحال را دارد آوارہ ہمہ اطلال را وہ کہ گرد آرم و گر احوال را طیج دادہ در برہ احوال را	مگر دادہ رطل مال را داور دار و مرا ہموارہ وہ ہر سراسر معارف آورده مار کا کل را کہ سرور ہمہ چرکہ آمد واکہ وصل آکہ
در حصول کام کامل ما و حاصیل	کم رہو دار و دلم اہم سال را
مس دل کردگار کہ و طلال ہر کہ را و او اہل در و صلا در سماع سرور و عود و ولا داور عالم علو و عللا	داور آگاہ و اعلیٰ راج و لا سرور و عسکر سرور آمد روح و حال دادہ ام ہر گم کردم ہر دم مرا کمال کردم
ما و حاصیل وصال صمد	صمد اللہ کہ آمدہ دل ما
دادہ مرا اعلیٰ لعل و لا اور ملک داد آسمان و لا ورور گل کاس علی دادہ لا	ورور لعل و درم مدار ہلا سراسر کہ غلام در لا و لا مارا اگر ہم کردہ اچھ نہ

دارم همه حال سرور مصدا	در طمع مالک و بر هر مالک
	در مدح احمد محمد احمد را ما و ج دیگر گو که او کرده ملا
سلسله جاری	
<p>کار و روح در همه ارواح دار و رکان مایل رحمت روح هرگاه که در صدد الحاح گرد آورده ام کمال صلاح کرد و مدح حاصل مداح ده مرادم که روح آورده ام گردید و در مقام ما اصلاح و ارسنه گرد عالم ارواح هر که در کام که در اح در سواحل و یا آورده ملا</p>	<p>دار داده مدام ما را راج در دهر را و دام دار و ده ده دلم را سرور هر دو سر مدح احمد که کرده ام هر حال واده درک در دل ذراک مکر ما در سوال پرسنول هر که در عالم آید اهل ادراک دید او را صلاح دل علام آمده کار نگار همه ارسه گر که اکس دهد دگر گوهر</p>
	ما و ج در سر محمد آر لوحه لای که در ارواح
<p>دار و او را حصول کام مستطاب کرد و مالک مگر که دام مستطاب سر و دهر هر که اسلم مستطاب</p>	<p>چرا که آمده ام صلاح پدید و حاصل گرد آورده صنعت و اصلاح کم رو او ارد</p>

تا یک ملک رو کر آورد	اگر دهم عام هم کرام صلاح
هر که در صومعه رود حاج	
گو که همواره دارم صلاح	
هر که گرد آورد دوام صلاح	دین او را همه حرام صلاح
صالحا روده صلاح گو	ما که در آه گو که ام صلاح
گو که در اصطلاح ما آمد	مل حلال و دیگر حرام صلاح
داد و در گلی صلاقی را	کرد هر که سحر سلام صلاح
در دیر باد و ابراماد	
در دیکاس مل مام صلاح	
المانده مرا طوار صالح	که رو آورد ده ام در کار صالح
که میگرا که م دار مارا	که آمد احمد سر دار صالح
رسولا گو محمد را سلام	که داده روح را اسرار صالح
نگر دار دلم معبود گرد و	که حاصل کرده ام معار صالح
سقط داده دم در هر دو عالم	و بد عظم اگر عطا صالح
دل و روح مرا سرور دارد	مرا دم گردید و دلدار صالح
سلام ده و دوم حاج آسا	
که گرد آورم دیگر که در صالح	
ساکا همواره ام ده کاس صالح	دور دارم ساک گو و او صالح
کم رسد هر که حرام آورد مل	مل حلال آمد مرا و در صالح

مرد صالح سرودید راه و روح	چرا که صالح آمده دارد صلاح
در دل اعدا سهام آه ما	کارگر آمد که واکزده صلاح
راه دل مارا که هر دم ما و صا	
در دلی درد و بگی آورد بارح	
آلما کرده ام در هم دل و روح	که سر داد آه را هر دم دل و روح
سحر مارا ملک اعلام داده	دیده اعلام در آدم دل و روح
ولا به روح آمده اهر معبود	که حاصل کرده ام در هم دل و روح
مرا دار السلام آمد مسلم	که کرد اسلام را سکون دل و روح
دواد در دهم را آمده به ارج	کلاه تم را دیدم در هم دل و روح
اگر سر داده طره سباسب	دلارا مارا که در هم دل و روح
طالم یادگر دارد که آرد	که آمد در اتم به هم دل و روح
مکرر دارد همواره ما و صا	
که داده لاد و در هم دل و روح	
مهر را درود آورده ما و صا	به واکاظم دو عالم کرد ما و صا
دلاوه گرم دارد در وادرا	اگر سر داده آه سر وادرج
دیگر صحرایم را صا و	وید ملک و ملک و گر وادرج
کریم کرده که نگار او نام	و داده ووه که دارد در وادرج
آلما کرده ام محمد روح عالم	
که هر دم من احمد کرد ما و صا	

۵۵

هیزم آورد آه را ماح	در سما کرد راه را ماح
پیشتر بخشد بد لب	در ولم همراه را ماح
وید و آیم اگر رود کاه	در و سر کوه کاه را ماح
سردن آه یا که گرد آورد	سر عمر گاه را ماح
در حساب در و دور و دگر	
کرد آه را گاه را ماح	
عطا کرده مرا داوید و روح	که کند سرور عسکیر دل و روح
دو یا هر دم که آرد که دگا را	که آورده الم آخر دل و روح
بسر اسیر راه در میگرد مهر و	که آرد در ملا محمد دل و روح
دوام در حرم گردم آلبا	که گزدنگه گزد هر دل و روح
همه محصول که داور و ماح	
که دار و حوصله در سر دل و روح	
فرآید مهر مهر و در دل و روح	که دار و دلوله همسر دل و روح
علمها پیچر که دآور و مهر	که کرده در سما مطر دل و روح
مرا دار و دلاوه بل و ناوم	ملال و درد گردار دل و روح
دوا در و مرا هر دم که آرد	که مال داد و در سر دل و روح
سرمج محمد دار و ماح	
که مداح آمد او را هر دل و روح	
آلبا ده همه ماحول ماح	که او را آده ماحول ماح

سوال آور دہ رسول مایح روا آور ہمہ محصول مایح ملال لادوا محصول مایح	سجہ در صومعہ ہر گہ کہ آور کرم کردہ آلتہا کہ دگا را الم تحمل ولم را کہ دکا مد
رسول اللہ محمد را دگر گو کہ آمد مایح او محصول مایح	
کہ ملول آمدہ کل مایح طرہ آمد سلسل مایح کادہ در و تحمل مایح داوہ کام کامل مایح داد واور محاصل مایح کردہ ہموارہ حاصل مایح	فرد وار و مگر دل مایح ہر کہ آور دہ لعلہ در سہ مایح آمد ہواہ تحمل در و در دل کردہ دلاورہ کام مایح آلتہا کہ ہر دم آور دہ در و در رسول در و ستر
ہم سلام محمد آمد و روح ہم دعا آور دل مایح	
دعا داد محمد صالح ورنو اوراد محمد صالح طرہ نرواد محمد صالح کرم و داد محمد صالح	کردہ اداد محمد صالح در سلوک امر اگر دار و کردہ آوارہ دل ما ہر گہ در صلاح کمال گہ و آور دہ
حمد اللہ کہ دادہ کم مایح کام حساب محمد صالح	

<p>هر چه گاه محمد صالح          نماند کم داد همه مردم را          کردم اگر کرد در او هر دم          در سینه مرا اگر آورد          مرد طالع زود در او اگر          ساختم کرد و بدم صالح          سال در سال صلح آورد          نه در دور سا اگر کرد          کرد مردم و همه اعدا را</p>	<p>آمد آگاه محمد صالح          کرد در گاه محمد صالح          دیدم راه محمد صالح          کرد در همراه محمد صالح          آورد آگاه محمد صالح          در همه گاه محمد صالح          ماه در ماه محمد صالح          سر و پد آه محمد صالح          در سر گاه محمد صالح</p>
<p>داد ما روح مراد ما هر که          کرد و ساکت را بیکه اماره صلح          در محاکم عروس کام را          باور و هزار و پند که در          ده که دارد و هر که ارم سر و پد</p>	<p>کرد آگاه محمد صالح          کاورد در همه همواره صلح          کم و پد و لاله را بیکه اماره صلح          آورد و هر حال در گواه ارم صلح          و در دیکه کرده دل آواره صلح</p>
<p>تا و خا صلح آر اگر در معرکه          طرح داده خاسد بیکه اماره صلح</p>	
<p>در محاکم صلح دارم صلح          بیکه اماره که داور عالم          در سر معرکه که صلح آرم</p>	<p>آمد در صلح کارم صلح          کرد و در دو و با و مدارم صلح          در سر که در کارم صلح</p>



<p>سردیدگر مسعود سهم حسد</p>	<p>ما و عا کرده هر دم آرم صلاح</p>
<p>در همه کار او صلاح آرد</p>	<p>ما و حاکم هر که اگر مصلح</p>
<p>هر که آید دلا هر دم صلاح داد در دم هر روز و مدعا در هر وصل صمد در صومعه طاها در دهر وار و گوی</p>	<p>کام او آرد و با هر دم صلاح کار هر کس را که ما و آدم صلاح ساکا همواره آوردم صلاح وا و وار و در همه دردم صلاح</p>
<p>همه اند در ره در سهم بتول</p>	<p>ما و حاکم در هر محل که دم صلاح</p>
<p>سلسله وال</p>	
<p>ولا گو دعا و سلام محمد صلاح و درج حاصل آورده ام و لم بدید روح را و ادر و بد روح و دل را و ادر و امل سردید دو عالم دید که دگارا رو آوردم کام هر دو سرا</p>	<p>که آرم در و دوام محمد که دارم اصول و کلام محمد در آوردم در و دوام محمد که آمد دل و روح را و ام محمد هر ادر وصال بدام محمد همه ادر آل کرام محمد</p>
<p>همه حال دارد و لم ما و حاکم</p>	<p>سردید اولاد عام محمد</p>
<p>آله آید که دگارا محمد</p>	<p>که هر و عطف کرد دگارا محمد</p>

<p>که ماه آمده هر دوار محمد  تیم کزده را بهوار محمد  که گرد و دلم گرد دوار محمد  که آمدند امدار دوار محمد  در آمد دلم در حصار محمد</p>	<p>خجسته و کزده به گرد دوار  سحرگاه سوده سیر سدره  دوار و دوارم و پدر روح را  کیم کرد و آرد و مرا دم روا  در و دوارم بهر ساد سحره</p>
<p>دعا مافوح آسا دوام آورد  و پدید ما کردگار محمد</p>	
<p>آورده همواره اگر ام سرود  اولا او کرد اگر ام سرود  روح و دل را داد اگر ام سرود  اعدو کرده روح در کام سرود</p>	<p>هر که بهر دم آمده رام سرود  ساکه کامل که داد و آمده  بهر و بهر حال در عالم سماع  رو و عودم را و بهر دل را اصلا</p>
<p>ما فوح آسا بهر که آورد و سماع  در دل او آمد الهام سرود</p>	
<p>آمده بهر حال بهر دم سرود  بهر صا و بهر سحر بهر دم سرود  و که دارد آمده در دم سرود  روح آسا بهر که آورد دم سرود</p>	<p>کز دلی در و بهر دم سرود  بهر دل بهر سماع بهر سال و ماه  داده ام بهر و در دارد و دگر  در سماع آید بهر حال اهل دل</p>
<p>کرده بهر حال سماع ما و حیا  گاه روح و گزیندگم سرود</p>	

چرخ دل که در دلم طبع در آمد	محرورم وصال و او به آمد
چرخ که در دلم گره و گره ده	در حرم و بهوا کند در آمد
درد واکه طلال و فرد درم	کوهر گ که او دو اگر آمد
درد و در پلک پر عد و ریا	همواره حسود و پسر آمد
<p>ما فوج که در دوا آمد آورد</p> <p>در ملک شمر در سرور آمد</p>	
روح و دل ماکه سطر آمد	احوال عد و مکر آمد
هر سر و حسود گره و گره ده	آه دل ماکه سرور آمد
مرگ آمد و در دگر و گره م	هر در دگر لا و او در آمد
هر کس که سر صلاح دارد	سر دانه و امام عسکر آمد
ما فوج صدم مرا و اگر د	هر و صدم که در سر آمد
هر که داده حواس دور آمد	درد و عالم سر صند و ریا آمد
کرد حاصل مراد کامل را	هر که و بیعت حصون آمد
هر که احرام مکه دل کرد	ما هر هزاره صد در آمد
<p>گو که در دوا و دل فوج</p> <p>سرور و سرور و سرور آمد</p>	
آه صد آه دلم و دوا و دوا	روح ما بهم که وصال در او کم دارد
هر که به آرام و آرام آمد	روح را در سطر و ج مسلم دارد
طالع و سعد هر کس که طالع آورد	لا اله الا الله و گلی علی همه بهم دارد

<p>مالک الملک در اسعد حکیم دارد کامل اکمل و هم صالح و اکرم دارد هر دم آرام مراد اله و در هم دارد</p>	<p>هر که چهاره دلارام و وفادار گردد شده انچه که هر اسم مستطاب گردد ده که دارد و بدست آید که در هر هم</p>
<p>لاد و ابراهیم و در که دارم باوج کس دیگر در دهم مردم عالم دارد</p>	
<p>که در راه دارم و لم گردد گردد که دارد و پدر روح مادر و سرور که کردم و مادام الم گردد و سرور که دارد و دل و صدر آسان گردد گرم گردد مادر که مکار گردد</p>	<p>مراد و گلو گردد و در و در دل اگر گم هم کوک دل و در مراده و داد الم و در دارد محل آورد و در سرور و در آید مراد و صلی دلدار گردد و حاصل</p>
<p>آنها در و زخمه سلام که باوج ادا کرد و آورده در</p>	
<p>دل و روح ما هر دو آرام گردد همه حال و احوال اعلام گردد که او دور سپرد و مآلام گردد تا او را به روح در دام گردد که او پدر پدر روح ما آرام گردد که هر گام در راه اسلام گردد مراد و لم داد و آید که ام گردد</p>	<p>سلام و دعا و دلارام گردد رسول و رساله که آید سال داد حاجتم و داد و مالا کلام سر سر که مودام کرده سلام یلا داد و دلدار ما را حرام حکم در پدر و در اسلام مراد و دل آورد و دهم و دام</p>

	<p>الاما و حاکم در دود و سول که علامه هر سلام کرد</p>	
<p>سر و حاسد اساس نمود آمد اگر هر عام و سه هموم آمد مسکیم و ملک رسوم آمد پیر کرا حرص در نجوم آمد</p>		<p>صورت آه ما هموم آمد کرد حکام حکم محکم را سالکا اسم در رسم راسوده علم همواره در عدم دارد</p>
	<p>طهره لاله رود مگر مافوح سرور کا نگار روم آمد</p>	
<p>کریم برادر مراد آمده که هم دارد مراد مرد که نگار در کرم دارد که ابل و در دو اسرو بدالم دارد دوام در ره واصل و معلوم دارد که عشر بار و در راه در عدم دارد</p>		<p>که نام محرم علام کام کم دارد که راه مخرم علامه در حرم دارد که طلال رسد روح و دل ملول دارد که اگر که آمده سیر سلوک راسالک نگو که آه و لم آور و دل پر دم</p>
	<p>چهاره پنج محمد که مافوح آورده محاصل که و بد حاصل و دو دم دارد</p>	
<p>همواره مراد و کام دارد دل در دوالم و دوام دارد پیر که سر و کار دام دارد گو سلسله مرام دارد</p>		<p>مل هر که ولا مدام دارد در داکه دوا که آدم کس در طره که در آید بد روح دل و دوسر کا کل به ما</p>

چهارم

نخروم جسود دارد گردد هرکس که در آورد دادم	هرکس که طبع عوام دارد مامل را کد ام دارد
ما و ج چندم دراد ماگو هرکس که سر سلام دارد	
سراپل کرم طاہر محمد سوال آرد گداگر در بر او روا گردد مراد اہل کلمہ در آرد در دل مرده دگر روح مردم را روا کرده کہ داده انگہ گر و حسد حساد گردد	کہ گردد آرد علم طاہر محمد دہد مال و درم طاہر محمد رو و گہ در حرم طاہر محمد دہد ہر گاہ دم طاہر محمد عدو را کام کم طاہر محمد در آرد در عدم طاہر محمد
دعاگو ما و جا ہر دم کہ کردہ مراحم و کرم طاہر محمد	
ماہر و گر در رہہ صحرارود طریقہ طرار را گریسہ دہد گرد ہرکس گرد و آرد کہ د روح و دل کم کہ دہام در آہ مردم و در گور دایم مہر او و لو کہ دارد کہ دل را داد گلی آہ نردم گرم کہ دہد ہر را	اہل دل در مہر او سوار و د وہ کہ مردم در سر سو دارد مرد را گرد سر کالا رود گردل در دم دہد حالارود وہ کہ ہر را ہر و اصلارود در سحر گاہ لالہ حسد ارود اگر م گردد و عالم از ہر مارود



<p>و اندر نیمه گداز اموال</p>	<p>کرد و در پیرو سر اہم خاطر</p>
<p>مید او کردم و گر سوختن</p>	<p>ما و جا گردالم را ساحر</p>
<p>سر حکام محمد طاهر عالم حکم و سردار همه در سر عدل و صلاح و اصلاح مردم اہل دین را کہ رسد باید حرص و ہوس عالم را در ہمہ ملک و عمل واکرودہ</p>	<p>سور اسلام محمد طاهر مکرم عام محمد طاهر کرد و اعلام محمد طاهر دبہ آرام محمد طاهر کرد و در دام محمد طاهر گرہ کام محمد طاهر</p>
<p>ما و صاحب اہل کرم را ہر دم</p>	<p>کرد اگر ام محمد طاهر</p>
<p>سرور عالم محمد طاهر آمد کہ دگاہ عمدہ اسلام اورا کہ در ہر معرفہ ہر کہ را خبر آورد و ہر دم ہوا کرد و داد کہ وہم خدا و رضام او دارد و دل اہل داد و داد را دل مال ملک بدریک داد را کہ اورا کم رسد اہم ما</p>	<p>کہ کہ دگاہ و ہوا دار رسول از دگاہ آمدہ کہ کر و داد و دار دل سیار کہ در ہر کس را کہ و ہر دم و ہر دم روح اہل را ہر اس اورا کہ دگاہ کہ در مساک را در نیمہ آرد و دماز مالک و در گاہ او آمد مالک را داد</p>
<p>ما و صاحب محمد را دعا باکرودہ</p>	<p>کام و داد او را کہ محمد را دعا باکرودہ</p>



<p>بیر که سر داد و در واصل و گهر          صدائنه که گرد آوردم          کاس بل ده دلا مدام مرا          در ره مهر ما هر و گرد</p>	<p>آمده واصل آتہ صور          لاله واصل که دگار سحر          که دہد روح را سرور گہ          بیر کہ آمد و را دوام دوسر</p>
--	---

<p>ما و حاضری سرحد و عدد          دور پیوارہ داد در دگر</p>
---

<p>گردگار لاله و سیم کردگار          مردم از علم و عمل را گرد کرد          در سلوک عالم اسرار ما          آورد واصل گل لاله حصول          محمد عدل و مدح احمد را اعدام</p>	<p>ہر دغا گو را دغا گو دم مدار          آمده در ہر دو عالم کامگار          سالکا کہ وار صالح گرد آر          ہر کہ گرد و ہر سحر در کو ہزار          کہ دہام در دل و روح حصار</p>
--	--

<p>گو سلام آل او ما لا کلام          ما و حاضری و پیوارہ در دار</p>
---

<p>آورد و دل گرم دم سر و نیمه سحر          ہر گاہ کہ سر داد و لم آہ و نام          در عجز نیمہ در و الم و او را دور          ہند و دو اگر کہ سر در دم کرد          ہر کہ کہ رہ دور رود آتہ دلار          اگر صالح کہ طالع و حساد کہ مایح</p>	<p>در سر و پیوارہ کم و لم کرد نیمہ سحر          عالم نیمہ در کرد و را در و نیمہ سحر          در واکہ رود در الم و دور و نیمہ سحر          سر در و را آتہ ہند در نیمہ سحر          وہ وہ کہ دید در و را آور و نیمہ سحر          در ظہر سر کرد ملک کرد نیمہ سحر</p>
--	---

<p>کرد که هر که آمده بود خاسته اند و آورده در صومعه چرا که که داده او اهل حال را پیرنگم علامه داده بود که کاس علی زاده مرا در درگی لاله پیرنگم در مکر پیرنگم دهنده آه در داده پیرنگم آوردم روح او بهواره من داده راه رو را در ره و پیرنگم رسول</p>	<p>در دو عالم حاصل آورده بود در رسد و پیرنگم او آوا که در آمده بهواره من در در صومعه علم را معلوم کرده در صومعه روح گرد آورده مگر پیرنگم رسول در ملا آورده پیرنگم احوال طور و ده که مردم را دهنم اعلام صور پیرنگم در عالم دلا آورده حضور هم آوردم داده مگر پیرنگم رسول</p>
<p>پیرنگم را مکر کرده احوال ما پیرنگم را مکر کرده احوال</p>	
<p>دو بار آورده و در دو عالم گردگای پیرنگم آوردم و خدا هر دو کرم را عراج آورده و سایه کرم را پیرنگم و اهل</p>	<p>در هر طرف دلم در پیرنگم مدار معاوده و اهل عالم مدار اعمال و پیرنگم اهل کرم را کرم مدار رو اساس بر من را خنک مدار</p>
<p>کرد و محمد روح پیرنگم اهل ما و خدا در پیرنگم اهل مدار</p>	
<p>خروج و دلی را پیرنگم داده سال داد که دلا که کلمه و لال</p>	<p>در دو عالم کرم مدار حال عمر عزیز و مکر را مکر کرده لال</p>

مرد را مامول کو آور دروا	وہ کہ در گرد آور دآمال عمر
عمر اگر صد سالہ گزرد وادرا	وہ کہ آرد در لحد اہوال عمر
گر دگار اوہ مراد ماہیمہ	کر دہ ام معلوم اگر اہوال عمر
ماہ و سال عمر مردم کم مدار	سال و نہ صد سالہ وہ در حال عمر
داوہ ہر حال ویر دلا ودا	کر دہ ہر دم مرا حال عمر
گو در ودا احمد مرسل دوام	سالکا آور دہ ار سال عمر
<p>ما وحا مارا کہ آرد در سرور</p> <p>لحمہ لحمہ کم کہ گزرد سال عمر</p>	
ہر کہ داوار وراج را اظوار عمر	در دم آور دہ اساس کار عمر
وہ کہ در جمہور ما عالم دلا	عمر مردم کر د کم سہار عمر
عمر صد سالہ مرادہ داوہ را	در صلاح آور ہر چہ کہ وار عمر
وہ دمارا کہ دوار دکر دگار	مہر افتد کہ در صلاح کار عمر
<p>ما وحا دارم ہر اس عومگاہ</p> <p>لا و الا کہ دہ ام طومار عمر</p>	
وصل داوہ آمدہ مامول عمر	ہر دم آمد مہر اوہ در ملول عمر
در حصول مدعا کہ دم دعا	حاصل آور دم ہر مہر حصول عمر
کر دگار اوہ دوا در دہرا	کامدہ حمل الم جمہول عمر
ہر دو عالم کام دل دہ ہر کرا	کر دہ علم و عمل معمول عمر
عمر را در مدح احمد کہ دگار	ما وحا دادہ مرا مامول عمر

<p>هم درود محمد سرور دادجا در اول آغوش صد لکه داد در سر محو ای دل را به داد او آور</p>	<p>سلطان که حماد داد محمد افند که عالم الا سوار کام کم کرد و در و طایع ما داد را سرور که مگا را</p>
<p>در همه حال گرد عا مافح عدا و ایل دید داد و</p>	
<p>سلسله یس</p>	
<p>روح مار که گل دید در کاس کرده محسوس مردم حساس که دلم در طلال کرد اما نس در دم گرم سوخته در طاس مالم ای را مگر که کرده اس فرگ را هم گلو در آرم داس</p>	<p>در دل مادر آمده و داس بهرالم را چهاره در عالم دیده دارم دلا و او در ده دم سرور آوردم که سرور دم داد و لایه در در را در و بگره فراد در دلا و دلا که د</p>
<p>آید به بدسم گل حسرا دادجا راح فعل ده در کاس</p>	
<p>داد او را حرا سم طاس طره ده سالکاره سالوس هر دو سرده که کرده محسوس کرد در گره د کاسه کاس</p>	<p>کرده دلا اطره را محسوس رودر آور سلوک اهل الله مگر نکاز حسه سحر را کاس بل ده کدام هر که در</p>

علم و علم و صلاح آنکه هرگز	ده که در گور که در گور دهن
ما و حیا در سر حرم محرم	کرد احرام مکه محرم
با کل مهر و گداز آمد مار کس پیر همه کام و ایل گداز و دروا در دو عالم مدعا و داورا در سلوک کردگار آمد اگر رو در آیه واره در راه صلاح روح کالا واره گداز آورده کرد پیر که دور آواره سزا کرد کار داد و در دو عالم	طره در سر آور و طومار کس پیر که آورده گداز و دروا آمد پیر و دروا کار کس سازگار علم و عقل اطوار کس گاده علم و درج کردار کس کرد دل آواره گداز کس گداز که معجز آور و دروا کس کرد سرور در سزاوار کس
در عالم ما و حیا واره و مد	در آمد محرم اسرار کس
آه آوردم آله و ادرس در پیر و در حرم و درم آورم گرد آرد کام در پیر و سزا پیر که کالا طلال آمد و لا	رجم کرده ده و ادر و در کس کار در حرم و در پیر و در کس پیر که آمد در سر حرم و در کس پیر حرم آه آمده او را عس
ده که طوطی واره و حیا	آل آدم حاصل آورده عس

سلسلہ صاوی	
ہرگز اگر کہ دور ہمسرہ ص	وہ کہ سرور اور ص دور ہمسرہ ص
ص ص لہ ہر کہ دور سر آور وہ	گرہ آور و مرگ اص ص ص
وہ کہ در ص ص ص کم آرد راہ	کم رہ آند مگر ص ص ص
گر ہوا در ص ص ص گر و کس	کار اور را مگو کہ مصدر ص ص
مردہ حار ص و دوام در عالم	
مادہ خا آندہ مکہ ص ص	
گرہ و آسودہ کم دل حار ص	ح ص آندہ گو گل حار ص
ہر دم آندہ سوار محمل ص ص	کا بدہ ص ص محمل ص ص
ہر طلال و الم کہ ح ص آرد	دور کردہ محاصل حار ص
وہ کہ گرہ و مراد کم گرہ و د	ح ص آندہ سلاسل حار ص
حاصل غیر او حصول آرد	ہر کہ آندہ محاصل حار ص
گرہ و معدوم و او را عالم	
مادہ خا کام کا مل حار ص	
سلسلہ طہا	
ملک ملوک کردہ با مالک طراط	سلک سلوک کردہ با مالک طراط
استیلا روح را ہما احوال درک کرد	ہر کس کہ آندہ دل او درک طراط
گرہ آورہ چارہ طراط رسول را	ملک و ملک دہد ملک مالک طراط
گرہ و مراد و اوج احمد و دام	ہر کہ کہ آندہ ہم دم ماسک طراط

<p>هوا ده که سر داده هر سو تسلط که در بهول گردد سر و مسلط در آمد در احوال هر تسلط الم داد در عرض دارد تسلط</p>	<p>مرا کرد و در مهر و مسلط آنها گریه آمد و عرصه گاه ولم کرد معلوم احوال ما را نگو حال در دم که کرده صد</p>
<p>در دم رسد ما و حاد در ملام که آمد دل و روح هر و مسلط</p>	
<p>سلسله کبر</p>	
<p>که سر و دو گاه آورد و سماع آید ایل الله را هر و سماع محرم آمد در حرم هر و سماع روح را سر و اوج و کرم سماع</p>	<p>هر سخن در صومعه که دم سماع گوید پس درس در هر مدرسه و نه که و کرده سماع آمل را ایل دل هر گاه آورده سر و</p>
<p>که در گرد و در عالم سر و ما و حاد هر حال گرد و سماع</p>	
<p>سر و هم همواره در کار سماع حل محمل کرد و اطوار سماع آمده محروم مکار سماع کامم هر دم هوا دار سماع</p>	<p>کرده ام معلوم اسرار سماع اگر سماع آمد محرم را صدام و نه که سر عالم الاسرار و در سر و ما سر و الله گو</p>
<p>هر سخن که ما و حاد در صومعه کرده ام همواره در سماع</p>	

مهر

دور را آورده در راه طمع	نهر که رود آورده در راه طمع
آمده محروم به راه طمع	بهر که اهل طمع گردد سها
خود کامل سر و پد راه طمع	و ده که در راه طمع رود
کام کم گیرد و آورده گاه طمع	گرد عا یا بهر طمع دهد
<div>حاصل آر و ما و صلال درم</div> <div>بهر که در دل دارد اگر راه طمع</div>	
که عدم کرد حاصل طمع	آمد طمع محصل طمع
و ده که آمد محاصل طمع	دور هر دور را که گرد دارد
سر و پد و هر در دل طمع	که طمع در دلا و دوا دارد
و ده که آمد مکمل طمع	در کمال طمع ملال و الم
<div>کرد در گاه در عدم مایع</div> <div>دو سر اگر و کنگل طمع</div>	
که دارد و هر اهل محروم طمع	آنها که و ده محروم طمع
رود در هر اهل مجموع طمع	اگر آرد در ملک مایع
در آمد در عدم محکوم طمع	و اگر خرض و بهوارا کرد حاکم
اگر که رود در محروم طمع	درم کم آورد و محصل و دریم
که دارد در عدم محروم طمع	و در او کام را آورده حاصل
و ما دم که رود محروم طمع	و دلا فایده کم مکرر که ارا
و سم سم گردد و محروم طمع	طعام ارا در گلو آرد و وادو



مراگر رحم رحم آرد ہمارہ	ہمارا گرد لا مرحوم کا مع
محمد را محمد ما و حاکو	کہ کردہ مع او مع دو م طالع
ملک کرد ملک و ملک ہم طالع	در و سالک و مالک اند طالع
دلا مردم و پور و مار و گس را	عطا کرد و روح و پورا داد و اسع
گلم کرد و دوا و پیر و د عالم	و پیر کرد اسعد و مسعد و طالع
مراسد و آورد و سودا و ما دم	در دمع دارم دلا را م طالع
کواع عمل آرد پیر دم دلا را	کہ پیر عالم آورد و در و دواع
آلہا مراد و لم کلمہ آمد	کلام مراد را سموع سامع
الا ما و حاکو در و محمد	
دلا آل اورا م عا محمد و اسع	
سلسلہ	
سالک اسد و ادہ ملک و ملک	کردہ سطر اعل ہر اہل جن
دار سلیم را احد دار السلام	پیر کہ مزد و آندہ دار درک
وہ کہ سر دار الم و مصر کہ	عسکر آلام را کردہ ملک
روم و مصر و لا طور طلا	گرم و سرد و پیر سودہ و جنگ
ما و حاکو ہمارہ ویر دلا دوا	
مردم مرید و را دادہ حبک	
اندہ در دم الم غمال مرگ	روح و دل را سر و ہر حال مرگ

نگو کہ رو آورد و در علام را	ہر کہ آمد عالم احوال مرگ
مرگ و آرد و در پارس اوراد و ام	ہر کہ آمد عالم احوال مرگ
و در ہر کہ کرد و ما و صبح و ناول	و در ناول آمد و ما و صبح حال مرگ
سلسلہ کلام	
ساکا سرورہ ہمہ ملک و دول	در سر ناک گسل سلسلہ گسل
گاہ علم و گاہ عمل را گرد آرد	طہر عالم آمدہ علم و عمل
و ادراخترین و بہار سحر و ہم	گرد و آرد اہل طبع گرد و اہل
مار کا کل سرورہ ہر دم و لا	در گلہ مار سیم آمدہ ما حاصل
ما و حاد در ہر صرہ کردہ	در سر طرہ گردہ ہر حال حل
رو و مدس بدس گو و ہر فعل	ساکہ را گردہ ام ہر حال حل
ہمہ اہل و صبح و در مدرسہ	گرد و آورد ہمہ علم و عمل
ہر کہ سرورادہ و لاکترین و بہار	گرد و حاصل و در ارم و حلال
مرد و محمول و در آمد مدام	در گل دل گرد و در گرد گل
آمدہ حلوا کلام ما و حاد	
لعل او ہر کہ مرادادہ حاصل	
نزدہ ام صبح احمد مرسل	او حجاز کہ کمال و اکمل
گو و لا لا اگر الا نشہ	کادہ و در مصوبہ و حصول

گفته که آمد کلام او محفل نشسته احمد کرده ام همه سخن	گر خدایا آورد و پرورم گفته بدعا و کام اهل
	حمد نشسته که آمده مایح در سطره عمر ما اطول
ده دوا کاندن معلول ملال که روم در ره صلاح کمال در سحرگاه هر که کرده سلال دور هرگاه داده حال کمال	داود در سر و وصل وصال در کمال صلاح را بهم ده گروه آورده هر مراد و امل سپهر در هر محل صمد کرده
	داود علام کام مایح را میخ احمد که کرد در همه حال
سلسله میهم	
عطا و کرم آمد او یاسم که بود و دود غلام و محمد و اکرم دود و مراد و هو الله اعلم که سالار اسلام و معلوم عالم که رنگار و سردار حکام محکم ملوک و داده مراد و ملاط	محمد که در هر دو عالم مکرم مدار کارم تال سکارم رسول مطاع امام بهال محلل محرم ظهور و مظهر دلارام و مروج مدح کامل که دار و دهر و در دارم آلتا
	ادا کرده ما و صاحب انما سلام و در و دعا گو دما دم

<p>کر و معلوم حلال و هم حرام هم و اوا پر در و را داده و هم هم حل آمد ساله در حال عام داده اهل اسلام را و اسلام</p>	<p>هر گم آمد کلام افند امام هم را کرده مراد ما همه هم در و مستور احوال رسل که در سوا پر حد و الله را</p>
<p>هر که در ولی و او را و او را که در آور و در و عالم هر مرام</p>	
<p>همواره در عاده حال محمد چهر سال و ماه در سه و سال محمد مداح سرو دلاله آل محمد ولا که عروس و دلاله آل محمد در مدح کار کرده دلال محمد آسوده طعصام حلال محمد حل کرده ادله آل محمد ما که نگار قور دلال محمد آرم سماع و در سه حال محمد رو کرده و رسلوک کمال محمد مسیر و در سه و در حال محمد در مطلع معهود دلال محمد همه اید و مراد سوال محمد</p>	<p>ما هر بار هر کمال محمد در هر بار هر کمال محمد هر مدح که مراد پد آور اگر سید آورده سرو دلاله و گل محمد لاحد کمال احمد مرسل که آمده در حال که و ساله آنگه که و معلوم ما طعمه حرام همه و در کرده ام هر گاه کام ما همه و مع لعل او هر دم بهر و عهد که و سیم ما ما راه و در سیم سالک گناه سه و هم وصال آله سوره و لم را و پد که ما کرده خلوص طالع سعدم که در و کرده سوال در سه و مراد ما</p>



<p>بیان بقیه که در حقیقت</p>	
<p>فرمود که در حقیقت که در حقیقت</p>	<p>فرمود که در حقیقت که در حقیقت</p>
<p>که در حقیقت که در حقیقت</p>	
<p>فرمود که در حقیقت که در حقیقت</p>	<p>فرمود که در حقیقت که در حقیقت</p>
<p>که در حقیقت که در حقیقت</p>	
<p>فرمود که در حقیقت که در حقیقت</p>	<p>فرمود که در حقیقت که در حقیقت</p>



دیده عالم مرا کرم کرده	دعا ده که ما را کرم
حمد لله که ما روح داد	
داد در هر کلام ما هر چه	
آینه در بخت او راه عدم	را هر در اگر دگر راه عدم
در عدم درگاه ما کرده آنکه	کامدم در ملک همراه عدم
و ده که محدودم آید و عالم همه	عالم الاسرار ما گاه عدم
و در ملک ما آید در سلوک	کرده هر حال آگاه عدم
ما و حال کم سو آید در سرا	
هر که بر آید در راه عدم	
ما را در دلا و دارم	ده و داده که در دما دارم
ما را که لا و الله را	ده که در محکمه گوا دارم
آید هر چه کنی آید در هر سو	در طلال و الم عصا دارم
نگر وید کنی و کار ما دارم	همه آلام را در دارم
حمد لله که ما و خدا چنان	
وصلی سلام را بهما دارم	
ما سر وصل ما هر دارم	که همه حال خبر او دارم
بیج و نه اندر که دلا که هر	در اول آید که مدح که دارم
و ده که آید که در غم او	سیر که در حال گاه که دارم
کرده کار او دلا و الم را ده	که الم در الم در و دارم



-	<p>با دغا لاله در دپه دلم</p> <p>که عجب راه گزیده که در دلم</p>	
<p>نی که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p>	<p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p>	<p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p>
	<p>با دغا پیر عجب در دلم</p> <p>حال در دغا پیر در دلم</p>	
<p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p>	<p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p>	<p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p>
	<p>با دغا حاج احمد در دلم</p> <p>که عجب راه گزیده که در دلم</p>	
<p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p>	<p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p>	<p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p> <p>که در دهر گری در دلم</p>

بگرد و مہر ماہ روزنہ گرم	سردار روح را دم سردم
دل را داده که در عالم	دور ہموار داده سردم
توہ کہ در گرد و در دگر دو	گر رود در سہ سہا گرم
گاہ دار در سہ ملا لم را	
ما و خا در دراکہ ہند دم	
در گل و گل سہ صلا دادم	صد کد در سہ سما دادم
حاصل آورده سود ہر دو سہ	کاس مل گاہ ہر کرا دادم
داده دلدار رطل مال مال	لعل دل را کہ مرور دادم
کہ در محل مراد سوار	گو ہر روح را گر دادم
حمد اللہ کہ ما و حیا ہر دم	
در ہر عام را دوا دادم	
سرمحل فیلدار ہموار دادم	کہ او گرد و در و در طرہ دادم
روم و زینہ سدرہ صدر سحر کہ	نگہ کرۂ و ہم دل را سوارم
فلم در ہر اس عدد کد کردہ	و کہ عسکر آہ ہر سو گمارم
ہمانہ کہ بدح ملوک آور دس	در و آہ در ہمہ حال عام
ملک داده در صومعہ ہر دم آدا	کہ در ہول اہل درم را دادم
ولا رام در و در گل مل کہ دار د	و دادم دل و روح سر دادم
اگر سہو کہ ہم ہمہ کام ما را	ردا آور دس در کام گارم
در و دو دعا کہ ہمہ حال ما و	کہ در دس گاہ آمد ہمارم

سرد حاصل آمده سودم	درد دلدار را که سر سودم
کرد در همراه سودم	همدانش که طالع سودم
در سر آه در دل آلودم	و ده که آرد هموم بهمداره
در هوا گرد آمده دودم	مرستار دلا مگو آسود
گاوز دود و آه را خودم	کرد در گرد عطر سار را
داد و آور مراد معبودم	در دود عالم مرا که مکرده
<p>ما و حاکم در رود احمد را کرد حمد الله محمودم</p>	
گرم آورده ده مرا هموم	کرده حال ما دلا معلوم
و ده که کم کرد طالع مو هموم	گاه در مطلع مراد طلوع
مار بود کرد هر که اسبوم	کم دهد سود مهره دلدار
خود حساد کرد دغا مجسوم	داد و کام اهل دل به حال
<p>ما و حاکم هر که آه سر فادام کرد روح و دل مرا محمودم</p>	
به حال روح محرم اسیر کرده ام	چهاره دل حوا که دلدار کرده ام
در صومعه در آمده ام کار کرده ام	سزاده ام بهر او بهوش در ره آه
در کار اهل مکر همه عاقل کرده ام	آورد ار با صلاح و در ع آمده دلا
در دام طره سر طرا کرده ام	آرام باد و دلم آه که سرور را
ما و حاکم در که محامد کر کرده ام	میر و محمد و بهر احبار آورم

جای داد و دل مرا آرام	کرد هر مهر و دمار مار آرام
در داور دوار سد هر حال	هر که اهل دیر و کرد اکر ام
در بیابان سرود همواره	داده ام اهل حال را اعلام
محمد الله که عالم الاسرار	هر سخن داد و در دلم الهام
کرد ما مول مار و ایزد م	ده که داده جسد را کم کام
ما و حاد در ره رسول الله	
داده علم و عمل را اعلام	
در ره صومعه که سد عالم	داور داده مراد و آ عالم
هر سخن که ملک و پادشاه	در سماع سرود و در عالم
سوره که حال محام ما اعلام	کرد معلوم در همه عالم
هر مهر و کمال طالع ما	
ما و حاد در ره و سالم	
همه اهل ذل را صلا داد ام	که در هر سخن که دعا داده ام
رزا کرده ام مردم مگر	که در و در کل مل و لا داده ام
دعا و سلام آورد و سدا	مراد و اهل هر که را داده ام
بلال مراد و دارد آله	که در و همه را و داده ام
ملک را و عا کرده ام ما و حاد	
و ما و مرام گدا داده ام	
داور داده وصال حور ام	کا و م سر و سدا سر و مرام

<p>آمده سرور صد در ارم سر دید هر که راه سوار ارم آورد در سر و حرور ارم</p>	<p>حاصل عمر ما رسول الله و نه که آرد حلول در حطه مرد مسلم و دام حلم و درج</p>
<p>ما و صا هر که آمد اهل صلاح و بد او را آله هر ارم</p>	
<p>مالک الملک آورد او را که کرد کار او را دید حور ارم اطلس حرص و طبع هر که درم هر که سر داده دلا مال و درم گر و کرده کرده ما را درم و نه که هر دماه در گرد آورم</p>	<p>هر که گرد سا که و حرم در ره اسلام هر که آمده دادگر آرد و حرام را روا حاصل آورده سرور روح را و نه که در دم با و و این دم و نه در هوا هر گاه آرم آن را</p>
<p>طهره طهره او ناوح و گر سر دید هر سو سلاسل درم</p>	
<p>در سر و کار وصل مسرورم دارم آملی که دید هر زرم لحمه هر لحمه آورد و طورم داد را در سطور مستورم</p>	<p>در نه کرد کار ما سرورم هر که آورد صلاح و درج لایع آمد و دام طهر و دم گوهر آمد و کلب ما پرورم</p>
<p>در سر وصل لاله رو ناوح حمد الله بهاره در سرورم</p>	<p>۵</p>

نفل گیر و راگه هر دم دهم	طره را که هر سر سر هم دهم
گر و بد ماسول مارا لاله رو	لاله را حاصل عالم دهم
کز نگار اکو و آگه که ما	در و در عالم کام حاسه کم دهم
ماور و بهار و به در و طلال	در طلال و در و او هر هم دهم
گره ها کا آورد و در مننه که	عمر اعدا در عدم در دم دهم
<p>کام مایح مار و آره دیگر</p> <p>در سر کا کل گره محکم دهم</p>	
آنها ده کرم کرده و صالم	که گرد و سر و سر و عالم
عرا در مهر خمر و طسبده او	و دایم سر و بد حال محالم
ملکوم کرد بهر که دور مارا	دوا داده احد در هر طالم
عمر کردار احوال دل را	سر کلکم و به در لالم
اگر کردم بکمال مدح احمد	آنها در دو عالم ده کی لم
سکالم را نگار وار و کم آرد	دل آید بکدر در سکالم
<p>سفال وصل کردم مایح شما</p> <p>که سموع آمده هر دم سوالم</p>	
هر سحر بهر که ره صحراروم	در سواد لاله صحراروم
حاصل آرم مدعا در صومعه	کام نگار کم در کس راروم
نکتم و آبا لم رد آگه و دهم	اگر و که که نگار راروم
فرگ بهر که در رسد صحراروم	ده که در صومعه و آبا روم

طره دارم عطر مردم کم دهد ما و حاکم هرگاه در ساراروم		
گر وصال مرد و اصل را رسم نیل که در کام آورد و در گل لاله رو را در دل آرم سرور را گر دو عالم هر مرد و هر گهم	هر مرد و هر محاصل را رسم هر دو عالم کام کامل را رسم گر فداوم سر و سائل را رسم در سر طره سلسل را رسم	
کرده مایه اول را که رسم سوار ما و حاکم هر ماه محمل را رسم		
در هوا که آه ما که و د علم ملک اعدا آده در ملک او هر که که و د گرد عالم سالکا هر و کامل ما عدا الله سر و د	آور و ملک و ملک را و رسم کر و کارا هر که اواده بهج حاصل آرد و سالکا علم و حکم انته الله در دیکره هر دو رسم	
عمر با عمر رود و در ماه سال ما و حاکم در مبع سر و د انجم		
سلسله و او		
احمد الله کلهم او عو و هو الله واحد احد وله الحکم لا اله الا اسطر الله عدا او الله	و حده لا اله الا هو عالم الله حمد و لیلو وله الملک کلهم و علو ما و ملا حده الحلو	

<p>سلاموا وسمه السموا ولا مداحه الا اعلموا سوحا ابلا که سکل عدد اعلموا صلی دعا الله وعدا له وصده لکمو کم ارم ماله ولا عدد حسم الله امره مخلو وادع اسماه کما ادعوه الله الله سطوره اللولو وانج مارده کما ر محو</p>	<p>اکرم الله احمد المرسل ودعوا ادعاه اعدوه کل سوله الاله محو علموا العلم اکرموا العلماء الکوا الصوم وار کولند وار جموا کل مسلم رحا وکلوا اهل الاله ما صاح وع ماد راطراً راع مالم کلام الله نرم لکما راسه رسول الله</p>
	<p>وله مدح ما ورح داع ودعوا الاله هو المدعو</p>
<p>روح ما را آورد آواره بهرم حلال و در سر مردم در آرد و سلسله ارسال او لعل او کم کرد دل را در لعل آل او کرد آسوده و او م راج لعل آل او و که آمد در طلال و در مردم لال او گو که در عالم الم داده مرا اطلبال او</p>	<p>و که در بهیم کرد و را اصاو و لام دال او طرحه طرا به را و در سلسل آمله مار موگر ز فوج بهین مالک آورده لا لاله روگی داد ما را در دل و روح چرا او که به مردم لا و او آلام بهین را و بد در بره و دل به مردم بهر سوا بهر سحر</p>
<p>ما و صاحب محمد گو مدام آل او</p>	<p>مهر مهر و گرد آمد و دل آواره ام</p>



<p>گرو آورده دل مادر ما لا مال او          میهم در دلم درده و مادرم داد را          هر که را اعلام داده دیک هم علم و عمل          حاصل آلا که در و انصر آمد عالم          اگر مکر در کلام الله العز آمد          داور آرد و همه مامول عالم را اگر</p>	<p>و ده که سبیل آرد و دو که سبیل احوالی او          مهر و مهر و که در هم بهر همه احوالی او          و ده که معصیه کرد و در و بهر ماه و سال او          در عمل آورد و مادرم دورده احوالی او          که و در و در و در و در و در و در و در          روح و دل هر دم سوالات آرد و سال او</p>
<p>ما و حاکم آل محمد کردگار مکر ما          هر سحر الحجاج کرده ده همه آمل او</p>	
<p>داور هر کس که ما را آورده او را او          او حواد و او حواد و در در در در در          داد هر کس که در دلا مال و در و در و در          بالاک ملک کلام و در دیک و اهل کیم          و بر سر سودا سر اسیر شد که در آورده</p>	<p>و در محکم سیدان هر دم باز کار او          که که آمد کامل و بود و در هر کار او          شد انچه آمد و محمود و سیدان او          در الد و صلی آل و محمد امیر او          که و در آورده که و طبعه طرز او</p>
<p>کردگار او را آرا مکر ما          الله الله کرد و ما و ح و در هر کار او</p>	
<p>لا طبع هر کس که گرد آورده هر دم او          ما و در و در و در و در و در و در          و ده که در آورده آلام ما را او را          لاله زرد و در و در و در و در و در</p>	<p>اگر به او حرم دار و که در و در و در او          روح حرم که و در آورده سید او          لا و در و در و در و در و در و در او          و ده که در روح و در آورده موم او</p>

دیر بدم دار و بیمه کام و دزد و هر اهل	هر که از حرص و بهوا کرده دلا صدوم
هر هر و دارم و در نعل ابراه عدم	و نه که گره آمده او بام در و بهوم او
عالم الا سر از مال و اکر در و ا	ما و حوا احوال دل را کرده معلوم او
دل که دارم لا و او هر و او	کرد عالم گره آه سه داد
و نه که آمد راه و در او سر را	گرم و سرد و هر آه آور داد
هم تاک و بهیم سبک را اهل و رد	گر و کرده آه عالم گره او
کس کم آمد حاضی حیل ا لم	آمده گره و دل ما هر او
مرد را سر و در و بهم و آمده	ما و حوا و ارد که در سر و او
لاله مارا و رو بر ما کرده هر و	هر سحر در و در گل گل داده و
پیر گیم ماده گواه آور و	گو که در راه آردم هر راه و
دار نمک سالک سالک سلوک	در ره حرص و بهوا هر دم و
ما و حوا ماه آمده و هر او	کرده ام روح و دل و اکر و
فلو را داده هر پیر هر و	در سر طره سر شده سر و
پیر پیر روح کم و پیر که روا	دام کرده دلا هر و هر و
پیر که گره و فعال کم گره و	در و عالم سر و را و را که
و نه که هر دم حسد را سگ دار	کر و سوا که در بهز که

	ما و صا در سواد لاله سحر کرده درج سرور گل رو	
کامده او صوف وار و درو واده در بنما کمال سیم دند و سر و پا مدار علو سیم گمر در رسد سر و دنگلو	کردگار آمده مرا و عدد کرده گل بهاره گرد آلود در سر کرده و گاه لاله و گل وه که هر حال در ستاع روم	
سر و پا به هر دهمه آمو در سر و در طره مو در مو در محاکم حسود و در و وار او را ملول در هر سو	در سر لاله آله الهو داورا کرده مرا آگه کردگار و آمده بهوم کرد و در و در بنما عالم	
در گرفته ما و مگر کینه از او لاله کمر دارم ره کسار او آمده و اصد و سبک وار کو در سلوک سالک مکاره گو	روح و دل بهر دو دهم و دگر کو در دلم کل داد مهر و مایه صد کند دارم سر اماره را رو دگر حرص و هوا را طح ده	
کامگار عالم و سر دار کو	ما و صا کام گدا آرد روا	چ

صدالم دارد ولا ولد ار که	هر که دارد آور و در وار که
ماره کار دم به بهر ره را	آنده در هم سر اعمار که
ماره با طره که بهر سو سر و به	همه ما بهر دم که طو مار که
	وز و مار او نگه وار و به
	ما و خا کو محرم اسرار که
راه ده کار و دلم سر و راو	در گل و دل هر و آرم سو راو
امر کرده کرد گارم او لا	آمد ملک و ملک بامور او
سالک و آرد در علم و عمل	کرده معلوم اگر مستور او
روح و دل ده هر و در معار او	کامده هر و سر اصمور او
	ما و خا دارم سر وصل همه
	هر و هم دار السلام و هر او
ولا اهل فل را و ما دم صلا که	و به مد عا هر سحر که دعا که
خند و او کرد در سر معر که	خاکا که آورده مد عا که
فرود و سلام محمد مدام	او کرده سالار هر و در که
کرم کرده همواره دارم مگر ما	طال و اطم را و ما دم دعا که
	مراد و دلم آینه ما و خا
	که در و در گل خاس بل را و آگو
طالع هر کس که کرد و رام او	آور و هر دم همه اگر ام او
در و د عالم کار نگار آمد ولا	هر که اعلام داده کام او

طرح را دلدار سر داده و گم	بید دل آمده و در دام او
گر و کرده بید روح و دلم	دام ما آمد و هم مصداق او
هر سحر که ما و ح آورده دعا	
بدعا کرده روا اعلام او	
سلسله	
حالم لا آله الا الله	عالم لا آله الا الله
کرد و در ورطه بهود او	ساحلم لا آله الا الله
در همه کار آمده بودم	مسلم لا آله الا الله
گر و علم و عمل مرا داده	عالم لا آله الا الله
ما و حا در ره رسول آمد	
مسلم لا آله الا الله -	
حاصلم لا آله الا الله	موسلم لا آله الا الله
مطلع روح را و بدلمه	در دلم لا آله الا الله
حمد الله که کرد در هر دم	کاسلم لا آله الا الله
هر سحر که بدید کل لا له	در کلیم لا آله الا الله
ما و حا کرد و در ره علام	
واصلم لا آله الا الله	
در سر مدح محمد و در دلم الهام ده	در سلام آل احمد روح را اعلام ده
هر که آمد نسلم او را و اگر ده اهل	دا و را حه را رزم در با و ده اسلام ده

بهدر و جم اگر دلدار در دام آورد	در سیر طوطی آواره را آرام ده
خرد و کرم اگر عالم دار و دادم ده	در دو عالم هر جا و هر اهل هر کام ده
جم در بند و سر کرده آنها را حما	
ما و جات آل محمد را حرا و کام ده	
کردگار را حلال ده	خرد و حسا در کمال ده
در دل ما اگر دید گلسا	لاله را هر سحر و لال ده
کردار را در ده د آوا	در سحر معرکه و وال ده
گر صود آورد و حصد هر دم	کام او در دم سوال ده
هر که در ورطه کینه مایح را	
مرد را ساحل وصال ده	
کردگار را حرا و کامل ده	در دو عالم همه محاصل ده
بجمله که نگردد زنده در سحر	در سیر طوطی ام سلاسل ده
کرد و خلق بنام در کاظم	در همه حال کام کامل ده
دادنی در دلم سینه تنگ	جامعه در سحر مراحل ده
ایم احمد که مایح آورده	
در سحر کاریم حاصل ده	
بهدر چه لاله الا لکن	اگر در در لوح دل سوال ده
او محمد که احمد و محمود	ایک الملک ما لاله لاله
ده که آورد در ره علام	هر که اگر داد و لا انرا

<p>روح در ده مدام لا اگر آید</p>	<p>در فم آمده مگر روح</p>
<p>ما و حاصی او دوام آید اگر در حسد احد همراه</p>	
<p>صلصل روح ابل ده صده که در ام کرد ضد کمره و نه که کرده دو سبک گره کرد خستاد را حسد گره</p>	<p>دار فو او چهاره و سه سره ساکا در سبک ما پیروم راه چهاره رو که در عالم و او ما را آت علم و محل</p>
<p>حمد الله که لا و الا را ما و ح آورد و پیروم و پیروم</p>	
<p>سرگ آورد که در دم را و او کم آمده و نه که طایع را ابل معدوم پیروم آمده سفال او آواره و و الی و ما و ام آمده آه در دم را و او در و عالم آمده</p>	<p>و نه که در عالم و لا و او آدم آمده گر طمع را و او در دکن و اگر در دزد پیروم که هر ما پیرو در روح آورده و لا گو نه که در دکن که اگر در هر عالم</p>
<p>در سر و او عدم سو و آمد این ما و ح اگر سلسله بر اسلاسل ما را و پیروم آمده</p>	
<p>در در را و در نیمه دار و داده کام پیروم در سر و داده طعمه چهاره سبک که و نه که</p>	<p>کردگار هر پیرو و داده که در در در طره کار ما و نه که در آمده آه پیروم مرا</p>
<p>پیروم و در در را و داده</p>	<p>ما و ح پیرو داده و نه که</p>

در بیان

<p>روح مردم را دو او دور بر آسوده و ده که در عالم دیگر خسته مردم در دو دونه پیرس او پیر خور و دونه نمود و دونه</p>	<p>که دنگا در دل ما بدیده آسوده و دونه و پیر مهر و روح در دل پیر دونه و دونه را دنگا کل مل لا واسطه</p>
<p>کرده حاصل حاصل را که مردم ما و حاکم پیش و پیر و دونه و دونه و دونه</p>	
<p>که پیر و دونه ما را دونه کرده که در پیر همه را پیر کرده کرم پیر همه پیر کرده که صدام آهیم طسلا کرده پیرا در سما و دونه ما کرده پیرا پیر و دونه و دونه کرده همه حال ما را صلا کرده که سنگار عالم گدا کرده که در دونه کل مل ادا کرده</p>	<p>الما مردم را کرده اگر مردم و دونه و دونه کل لا که کو پیرا آورده پیرا پیر و دونه و دونه نکته در سمع طالع آمد شمس طالع نگه در طالع همه اگر گریه و دونه و دونه که مال و دونه و دونه و دونه اگر سنگار گریه و دونه و دونه</p>
<p>و ما و دونه رسول را ما و حاکم و دونه و دونه و دونه و دونه</p>	
<p>پیرا پیر و دونه و دونه و دونه و دونه پیر و دونه و دونه و دونه پیرا پیر و دونه و دونه و دونه</p>	<p>و دونه پیر و دونه و دونه و دونه و دونه پیر و دونه و دونه و دونه طسلا پیر و دونه و دونه و دونه</p>



<p>گر طعام عام آمد لحم گرم و سرد هم داد در که رسول الله کند از او نمک داد و در و بختی می کرد و سکه مرا در عدم دار و در نگار او و در بختی هر گیم سر داد و در و در و در و در گو و لا محمد الله و علی احمد را و ام</p>	<p>روح ما را که آلام آفتاب کنی کرده کرد و کار کرد و کار او که حاصل کرد کار نگار عالم و مسو و در کار علی کرده هر که او در بخت او و در کار علی کرده هم و او داد و آند او در و حاصل کرد کرد و حاصل عالم را سر او حاصل کرد</p>
<p>کرده آل محمد را و ما و هم سلام حمد الله ما و حاصل حاصل کرده</p>	
<p>داد و در که اگر فعلی فکر آورده و در کلام الله و ما هر سطر مستطوری کرده کرد و کار او در و در و در و در و در عطر در عالم عطر آورده و عطار ما</p>	<p>هر سطر که لاله و بختی در که آورده در و در و در و در و در و در و در در و در و در و در و در و در و در در و در و در و در و در و در و در</p>
<p>آه در و در و در و در و در و در هر سطر که لاله و بختی در که آورده</p>	
<p>در و در که کار او هر سطر و داد کرد و کار او در و در و در و در کرد و در و در و در و در و در و در داد و در و در و در و در و در و در</p>	<p>روح و در و در و در و در و در و در هر که او در و در و در و در و در و در در و در و در و در و در و در و در در و در و در و در و در و در و در</p>
<p>ما و ما و در و در و در و در و در</p>	<p>در و در و در و در و در و در و در</p>

اشعار مشرق  
رباعیات و قطعات

همگی برآمده در سبک ما	دور و نعل آرد سر کلک ما
ملک داد ما را دل بدر که	که ملک و ملک آمده ملک ما
رباعیه	
هر که گردد رساله سامع	داود داده و در دیر لایع
گردد رو کس مطالعه آرد	ند عاده که دارد او طالع
رباعیه	
بسیر بد آه را دلم هرگاه	ور دل کوه هر دم آردگاه
کم رسد در سامع و لدار	هر که آرد دلم و ماوم آه
رباعیه	
دور آیم با گر رسد و کوه	ما و حاور بهار رسد هر کوه
وز دل لاله برو کم آرد راه	او مگر آمده سر اسر کوه
رباعیه	
دور و ماگر کوه را بعلوم گرد ما حاور	گاه آسا کا بهر و بعد دم گرد و ما حاور
نار کامل سر و دین گاه سر و لاله در	ود که روح و دل همه بسوم گرد و ما حاور
قطعه	
ما و خا غصه را ادا کرده	دو سه دره آن و در سوره غم
سور بهر د سر ا و پروا	و آن سر و در و دل پر دم

برپا خیمه	
مهر آمده مدوح مایح	که کرده مدح احمد روح مایح
صیاده وصل کامل کرد گارا	که آمد لعل و در مطوح مایح
برپا خیمه	
هر که دارد سرور در راه او	خاصل آرد سرور همه او
ما و حاکم کم رسد او را	هر که ا دور کرد کمره او
برپا خیمه	
سرو هم ملک دمال همواره	گرد آرم کمال همواره
روح و دل را دهم سرور و گر	ما و حاکم وصال همواره
فصل	
هر که هر سپاهیم ما و حاکم	مدح گو در مدح مهر و آدم
دور هر که داد و در دلا و و	خروده خروده در سپهر و آدم
برپا خیمه	
هر که مدح سه ماه را دارد	دور و دل در مدح مهر و آدم
اصل کرد کار کرد و هم	کم دعا و آرد آرد و بر آرد
برپا خیمه	
ما و حاکم هر گاه اهل دل و د	خروده مدح سال را دم و د
طرح هر که داد اساک و حاکم	کام در هر و سر اگر و آرد

	ریاضیه	
کردار احمد رو ابر گام	ورد و عالم رسد در آلام	بافضا هرگز آمد اهل اسلام راه اسلام بر دین هر کو
	ریاضیه	
کاس می ورد و رنگ درده همه	که دل و روح مطهره همه	ساکا مال و دزم سرده همه هر که دارد مهر مهر و سرا
	ریاضیه	
لا و الا ورد و دارم سرور	مدعا وصل آله آمد مرا	قاعد اند طریح و آدم ما و حا هر صبا و هر سحر کردم دعا
	ریاضیه	
خبر و اساک و طبع کر سرور	در ابرم هر وصال او رسد	هر که آمد سر وصل صمد هر مرد و کام اگر کرد و روا
	ریاضیه	
دیده و عاقل مدعا کردم	داد و او که کم رسد در دم	بیخ احمد و دام آوردم محمد انبیه که ما و جا و او
	ریاضیه	
نموده و آنکه وصال کمال	اگرم آورده در حرام و حلال	نوازه داده مرا کمال وصال داوود اطلاع هموارم

ریاضیه	
طرح و ادم حرام مال همه	حاصل آورده ام حلال همه
در حلال آورم کمال همه	که حرام آید محال همه
ریاضیه	
کرد کام روا کلام الله	ورد مارا روا کلام الله
ماوج آمد دعا کلام الله	سرد هم سرمد کلام الله
قطعه	
دایره سوره کلام الله	اهل اسلام را حرام و گنه
ورد آورده ام کلام الله	سرد هم سرمد کلام و گنه
قطعه	
پرو عار که احمد مرسل	که سحرگاه کرد و گار سا
ماوجا ورد کرد او را هم	که روا کرد کام پرو و سرا
ریاضیه	
داد ما با صید کلام الله	کرد همه مرمد و کلام الله
در همه معرکه دلا کرده	سهم خستاد و کلام الله
ریاضیه	
دور کردم مدار و ده را	طرح و ادم هوا و جو صله را
داد را بخت احمد داد را	وصل در هر معامله صله را

	رباعی	
سر کلیم و پند مدا و دگر	در سطره ام سدا و دگر	که دنگار بهاره مافوح را
در وصال و مدد حرا و دگر	قطعه	
کرده ام حال ابل دل حاصل	لا عالا که پر دم آوردم	کم رسد مردصال داور را
در عقل هر که آمده کاسل	رباعی	
سود و رسد و ارسد و ایل ما	در و هر که آمده دلال ما	اگر سر کلیم و پند گزیدام
در دو عالم سویر و اوار حال ما	رباعی	
مدح احمد هر سه و پهل گو	حمد داور ما و جا هر حال گو	هر که آرد کم عقل و نه علوم
مرد را عالم مگو خال گو	قطعه	
دیده مالک الملک او را صداع	اگر گردد حاسد حند ما و حیا	چمنه دانه آه آمده لا دوا
دل و روح را پر دم آرم نوا	قطعه	
گو که گرد و دم مگرد و دگر	مرگ هر گز مرا رسد مافوح	داده ام روح هر قدر و را
سوره دارم و گریه بساو سحر		

	در پانجم	
روا کرد هر حال کام همه		کلام الله آمد امام همه
دید درد و عالم مرام همه		کلام الله و هم کلام رسول
	در پانجم	
که مال آمده مکرما در کمال		کمال کرم آر درد در مال
که لال اهل درد آمده در لال		ملاطم صید داده دگر دلال
	در پانجم	
هر عدد و را در مال و درم		داور داده مراد اهل کرم
ده دگر را ارم که کرده کرم		دارا عدا چهاره در خطبه
	قطعه	
که دار و دید در لال و دروا		آنها مرا درد با داده
که گرد آورم سود نیز و سورا		درا ده کرم که ده هر دروا
	قطعه	
ده که آماده کرده مال حلام		کرد گارا ملوک عصر همه
ادهم آوا دند که خیز کدام		گر کس آوا دند که رود مهر آر
	قطعه	
آرا و را را در و اسفال مدام		گر سوال آورد گدا هر دم
لا و او هر لال و در دوام		داور داده دوام مسک را

در پانجم

قطعه		
دارماج را صد ادراک اورا در هم	مطلع الاسرار در ماه محرم زاد هم	
دوازده اسموع سامع دار مطلع را همه	کرده همواره هر که سمع بر خشاود هم	
قطعه		
ما و حاساک ساک ساک را	گو که در راه کردگار در آ	
کام ده کام اهل عالم را	در همه حال کا مگار در آ	
قطعه		
گویی مرادم رواکم آر و کس	اگر دگارم روا مراد آر	
بهر گیم کرد علم را معلوم	در دو عالم حکم مراد آر	
افراد		
کردم رساله در امل و در لاد	بهر اهل در و در رسد عا درم دها	
فرد		
بهر خبر و در دل نا کار کرد	در دو سه همه مطلع الاسرار کرد	
فرد		
در خوانند اگر صد آر و	در دو عالم مراد کم دارد	
فرد		
مرد کا داک را گو در اک	کرد درک مراد اهل ادراک	
فرد		
مطلع ما را اگر ولد ار کرد مطلع	اطلاع آورده در اسرار کرد مطلع	



	فرو	
کمال سموره که دم سالسا	رم سر آمد در سر کمال مرا	
	فرو	
در ره مهر و سرم هر که رود	مهر بدارم گو که سرور راه رو	
	فرو	
و نه که در سموره عالم همه	اگره آمد حاسد و مکره رود	
	فرو	
دور داده روح دل یاد دوا	آن آورده در داده دوا	
	فرو	
هر که هر چه به صوم را دارد	هر دو عالم مرا دگر آرد	
	فرو	
اگر کس روا که دگر گدا	گدا آرد او را دجا سبدا	
	فرو	
کردگار نه عاده کرده ام هر دم صلا	وصل کامل نه مرا همواره در راه السلام	
	فرو	
دانه او را به نهاره در خطمه	آرم او را به صدام آرم حرافه	
	فرو	
کردم دلار که معلوم هر دم	در ره اسلام هر که در آمد	

## مناجات

وگر که هر دم آورده ام لهورا	آنها اگر کرده ام سورا
وگر آرم اسناک گاه سلاج	اگر سر دهم راه اهل سلاج
وگر کار ما در مکاره رسد	اگر آوردم گاه کس را حسد
وگر نکر و سالوس دارم وگر	اگر در عمل سمع آرم مگر
وگر کرده ام کم رو اکام کس	اگر ره روم در بهادر هوس
ورم در سیر مل و در داره صبر ص	اگرم هر سه و سبال در کار ص
وگر کم روم گرد راه صراط	اگر سر دهم کار گاه صراط
وگر داده ام طح سلک سلوک	اگر کرده ام گاه مدح ملوک
دهم لاله رو را سحر کاس مل	اگر نمل روا کرده در در گل
سدم در همه کرده آورده ام	اگر نعل کس را طبع کرده ام
دهم هر دم آوا که کو و عده گو	که در زده انعام آورده رو
که همواره احوال مسرور ده	کریم کرده بنزد و سراسور ده
که اسلام ما را عطا کرده	غیر و عده وصل آفریده
که هر دم دهم تا و ج بها صلا	و صلا کم کویم کرده در عطا

## تتمه

سر مد لا اله الا الله	ایوب لا اله الا الله
هم دعا لا اله الا الله	سعد لا اله الا الله
عالم لا اله الا الله	سالم لا اله الا الله

حارسم لا آله الا الله	محرم لا آله الا الله
ورد مالا آله الا الله	کرد مالا آله الا الله
طاس مالا آله الا الله	کاس مالا آله الا الله
گل مالا آله الا الله	تل مالا آله الا الله
سکرم لا آله الا الله	نکرم لا آله الا الله
سور مالا آله الا الله	طور مالا آله الا الله
حال مالا آله الا الله	دال مالا آله الا الله
دور مالا آله الا الله	طور مالا آله الا الله
دام مالا آله الا الله	رام مالا آله الا الله
بهدم لا آله الا الله	مهرم لا آله الا الله
داورم لا آله الا الله	سورم لا آله الا الله
علم مالا آله الا الله	علم مالا آله الا الله
درب مالا آله الا الله	حرس مالا آله الا الله
علم لا آله الا الله	الهم لا آله الا الله
مرصدم لا آله الا الله	هم سدم لا آله الا الله
درسم لا آله الا الله	بهرسم لا آله الا الله
عهد مالا آله الا الله	سود مالا آله الا الله
عهد مالا آله الا الله	حمد مالا آله الا الله
در مالا آله الا الله	کرد مالا آله الا الله

علم لا اله الا الله	قوله لا اله الا الله
حل لا اله الا الله	قول لا اله الا الله
سبحم لا اله الا الله	سبحم لا اله الا الله
سما لا اله الا الله	قربا لا اله الا الله
دار لا اله الا الله	كار لا اله الا الله
دعم لا اله الا الله	سهم لا اله الا الله
سلك لا اله الا الله	ملك لا اله الا الله
كرم لا اله الا الله	هم ذرم لا اله الا الله
مشم لا اله الا الله	مشمم لا اله الا الله
نظم لا اله الا الله	نظم لا اله الا الله
لج لا اله الا الله	روح لا اله الا الله
سطر لا اله الا الله	عطر لا اله الا الله
لوحام لا اله الا الله	دوحام لا اله الا الله
لا اله الا الله	لله ام لا اله الا الله
ما لا اله الا الله	لاه ما لا اله الا الله
موسم لا اله الا الله	هم كسم لا اله الا الله
مطم لا اله الا الله	لمطم لا اله الا الله

تایخ

و رسال و عهد و دوسم و دوا	ما وح که کرد و دوسم و دوا
---------------------------	---------------------------

اور را آله کرد و رواه مراد او	در هر دو عالم آمده حاسد ملوان
-------------------------------	-------------------------------

خاتمه الطبع
-------------

پس از حمد خدا و نعمت سید هر دو سر بر باغ نظر ان والا مقام و  
 دقیقه بجان از جمله کلام پوشیده میباید که صفات سخن و بدائع کارهای آن  
 گوید سزاوارست که بپیشانی کلاف سخن گوهریت آویزه گوش اهل تخیل  
 یا یوسفی ست در پیش همه کس عزیز و یاشا هدایت دل را باب خرد و بوده  
 یا آب حیات است که در سواد حروف جلوه نموده لاریب است از آسمانی است  
 و عطیه روحانی که بر کس را باندازه ماده قابل از مبدأ نیست میسر  
 می نماید که با فی الضمیر خویش را با مخاضی صنایع و بدائع بود قلمون بنصطیبه  
 جلوه می دهد و بلا تشک کلام بزرگان بزرگ کلام است و مقالاتش ترک  
 مقام اکنون وقت است که از هر هر که لا تصاحب کمالان حرفی بجان  
 قلم و آید که لذت تازه بجام و زبان حلاوت پایان سخن افزاید که درین  
 زمان سرت تو امان دیوان نادر الوجود و غایت آموود و صنعتش را نقاط  
 بلاغت سنا ساهی به دیوان بی نقاط جامی که از عجا زبانی طبع گرا  
 فخر شعراست تا آخرین عالم جلیل القدر علامه و هر چه در محضر نا عجبه الکثرین  
 جامی قدس سره السامی است چون نقطه جامی از نقاط بر می بنوده  
 معنادرین دیوان به نقطه مایع تخلص شده الحاصل ویدان موصوف  
 مخف بحسن توجه قدر دان سخن و جوهر شناس فن اریک آرات و ساد و  
 سندر نمی بخشی کامتا پیر ساد صاحب تخلص ناوان و او گنجی

که از این سخنوری پایه وار نه مقبول الکلام آنکه کتابها از تصنیفات ایشان  
 مثل انشاء بنی نقاط بهارستان ناوان بهفت گل - درین مطبع  
 طبع شدند و خوب مطبع خاص و عام گردیدند و جمله اصل دیوان اند که راز  
 کتب خانه سکرار و امن باجی را و هر محرم در حالت اقامت تمام گویا  
 بهر ساینده و بانضمام و بیاض و تفنن بروداد و سنیا بی این گرانایه گوهر  
 نقاش درین مطبع فرستادند بجهت آنکه ایدون از تاکید ایزدی  
 وادادش لا... انوشی نو کشت و بتمام کتب و یاد اکتوبر ۱۲۸۵  
 مطابق ماه و پنجمه ۹۹ هجری بهمت اسکانه بحسن خط لباس پوش  
 انطباع گردید و او را به حال از فضل علم خوش محبوب و خوب ال بهمان  
 گرداناد و بنه و کریمه

قطعه تاج طبع نیمه طبع روان سخنور بلند خیال زبان آور  
 بهشتا به بند کبیر نغمه سراسر بهستان شیرین به مقام  
 نقاشی کا بهتار بر ساد صاحب شغل ناوان و او فوجی

کرده کای عجیب تر مایه	یکسرا بی نقاط دیوان گفت
شاعر نه نقشه بر آب نگاشت	بلبل نغمه کس نخواه آن گفت
نظم مایه عزیز از آنکه بهیسه	نعت محبوب پاک نیز آن گفت
سال تاریخ عیسوی بی انشور	سخن بی نظیر ناوان گفت
قطعه تاج طبع از صاحب طبع و نقاشی جا فکلی بر ساد صاحب	
و او فوجی ملازم سرشته و کالت در بار گویا	

<p>ببین که دیوان به نقطه مارج با دل شاد جاکی پر ساد</p>	<p>بچه فکر و تلاش و وقت گفت سخن شهر بند صنعت گفت</p>
<p>قطعه تاسخ طبع من نتایج سخف و خوش فکر کنو خدی صاحب متخلص به نهال خلف راجه خیال انجلیس کاشن</p>	
<p>با وج طبع جو دیوان به نقاد و نقادین ترتیب نهال من طبع بی نقاد و نقادین</p>	<p>اطلام مارج و علم بنیان</p>





CALL No.

ACC. No.

AUTHOR

TITLE

14953  
روزهای دوران  
Date

Date \_\_\_\_\_ No. \_\_\_\_\_  
 For binding \_\_\_\_\_  
 List No.  $\frac{195}{44}$   
 23.695

MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY



**RULES:-**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

